

## تفسیر قرآن به قرآن و بررسی اعتبار سنت در تفسیر

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاِیَّاهُ نَسْتَعِیْنُ

به منظور روشن شدن جایگاه تفسیر قرآن به قرآن در قبال سایر روشهای تفسیری و مقدار دخالت سنت در آن و کیفیت جمع بین مناهج تفسیر درایی و روایی و لزوم رعایت ترتیب آنها و حل برخی از تعارضهای احتمالی، مطالبی ارائه می شود:

یکم. معنای تفسیر، چنان که در مبحث تفسیر به رأی بازگو شد، روشن نمودن معنای کلمه یا کلام که بر اساس قانون محاوره و فرهنگ مفاهمه ایراد شد. قهراً لفظی که معنای آن ضروری است، بی نیاز از تفسیر می باشد؛ چنان که کلمه یا کلامی که با تعمیم و الغاز ادا شده و از سنخ معماً و الغاز باشد، بر محور فرهنگ حواری و تفاهم ایراد نشده است و حکم ویژه خود را دارد.

بنابراین، لفظ مفرد یا جمله ای که با تدبّر و تأمل خردمندانه، مبادی تصوّری و تصدیقی روشنی پیدا می کند، نیازمند به تفسیر است و تحلیل مبادی مزبور و رسیدن به مقصود متکلم و مدلول بسیط و مرکب لفظ، همانا تفسیر کلمات نظری خواهد بود و اختصاصی به متون دینی مخصوصاً قرآن کریم ندارد؛ گرچه شرح خصوص قرآن، به فن تفسیر معروف شده است.

دوم. قرآن کریم تفسیر پذیر است: ۱. چنان که تفسیر او ضروری و لازم می باشد. ۲. اما اینکه قرآن تفسیر پذیر است، برای آنکه از گزند تفریط بدهت، منزّه و از آسیب افراط تعمیم و الغاز مصون می باشد. نه آنقدر ساده و مبتذل است که نیازی به تحلیل مبادی تصوّری و تصدیقی نداشته باشد، نه آنچنان پیچیده و مبهم است که نظر معماً و لغز خارج از قانون مفاهمه و فرهنگ حواری باشد و در دسترس تفسیر قرار نگیرد؛ بلکه قرآن کریم در عین نور بودن، شمسی بر معارف بلند و مطالب ژرف است که او را تفسیر پذیر می نماید.

اما اینکه تفسیر او ضروری و لازم است و بدون تفسیر قابل ادراک عموم نخواهد بود، برای همان است که ضمناً اشاره شد و راز آن را خود قرآن بازگو می کند.

قرآن کریم چون، هم برای خود اوصافی یاد می کند که ضرورت تفسیر آن را به همراه دارد و هم علوم را طرح می نماید که بدون تفسیر ادراک نمی شود؛ زیرا از طرفی، هم خود را به عنوان سخن رسین و گفتار وزین و پر مغز می ستاید: **(إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا)**<sup>۱</sup> و هم سلسله جبال را در پیشگاه هیمنه و سیطره خود خاضع و خاشع و متصدّع و متلاشی می داند: **(لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ**

۱- سوره مزمل، آیه ۵.

خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون )<sup>۲</sup> و هم همگان ، اعم از پری و انسان را به مصاف و مبارزه فرامی خواند و عجز آنان را در این تحدی نفس گیر و جامع اعلام می دارد ؛ ( قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً )<sup>۳</sup>.

ظهور اطلاق جمله<sup>۴</sup> ( لا یأتون ) ، این است که جامعه<sup>۵</sup> مجتمع انس و جن ، برای همیشه<sup>۶</sup> تاریخ در این پیکار اعجاز آمیز فرسوده و ناتوان اند ؛ چنان که از جمله<sup>۷</sup> ( فإن لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار الّتی وقودها الناس و الحجارة أعدت للكافرین )<sup>۴</sup> ، عجز جاودانه<sup>۸</sup> محاربان در این نبرد معلوم می شود.

از طرف دیگر ، علوم و معارف ویژه ای در جهان بینی توحیدی ، اسمای حسنی الهی ، صفات علیای ازلی ، قضا و قدر ، جبر و تفویض و اختیار ، تجرّد روح ، عصمت فرشتگان ، عصمت و طهارت انبیا و ائمه اهل بیت ( علیهم السلام ) ، امامت و رهبری نظام اسلامی ، داوری پیرامون مکاتیب دیگر ، شرح ره توشه<sup>۹</sup> انبیاء سلف ، دستور اولیای خلف و دهها مسائل عمیق حکمت نظری و عملی دیگر را ارائه می نماید که بدون شرح و توضیح خردمندان ، ادراک عمومی آن میسر نخواهد بود ؛ لذا ضرورت تفسیر قرآن از دو لحاظ است : یکی آنکه کتاب عمیق علمی و وزین نظری قطعاً بدون تفسیر ادراک نمی شود ( از جهت علمی ) و دیگر آنکه کتاب هدایت اگر پیام او این باشد که : ( إن هذا القرآن ینزل الّتی هی أقوم و یشیر المؤمنین الذین یعملون الصالحات أن لهم أجراً کبیراً )<sup>۵</sup> ، به منظور اهتداء جامعه بشری ، چاره ای جز تبیین مفاهیم و تفسیر معانی آن نیست ( از جهت عملی ) .

ضرورت تفسیر قرآن برای متضلعان علوم متنوع و فنون متعدد آشکارتر است ؛ لذا جریان تفسیر قرآن از عصر نزول تا کنون به عنوان یک سنت حسنه توسط حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و اهل بیت عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) و نیز به وسیله صحابه ، تابعان اصحاب ، قدماء و متأخران از علمای دین ، دارج و رایج بوده است. گرچه بعضی از گذشتگان از بدار به تفسیر قرآن مجید تحرّز داشته و برخی از آن تحاشی می ورزیدند و گروهی نسبت به آن تحرّج می نمودند ، لیکن همگی از تفسیر به مأثور بهره برداری می کردند ، گرچه عده ای از اظهار رأی خودداری می کردند ، که شرح آن در فصل تفسیر به رأی بیان شد ، و تا قرن پنجم هجری غیر از تفسیر روایی روش دیگری به عنوان تفسیر درایی و اجتهادی رواج نداشت ، گرچه فی الجمله مطرح بوده است ؛ مانند آنچه پیرامون اجتهاد ادبی و لغوی در آثار سلف مشهود می باشد.

۲- سوره حشر ، آیه ۲۱ .

۳- سوره اسراء ، آیه ۸۸ .

۴- سوره بقره ، آیه ۲۴ .

۵- سوره اسراء ، آیه ۹ .

سوم. تفسیر قرآن گرچه شرایط و آداب متعددی دارد؛ لیکن مهم ترین شرط محوری آن لزوم روشن بودن قرآن از یک سو تا قابل دیدن و فهمیدن مراجعه کننده باشد و بصیر و بینا بودن مفسّرین از سوی دیگر تا لایق دیدن و فهمیدن مطالب آن باشند؛ زیرا گرچه مثلاً خورشید تابان روشن است؛ لیکن اعمی، اعمور، احوّل، اکمه یا اصلاً او را نمی بیند و یا او را آنچنان که هست مشاهده نمی کند.

قرآن کریم گرچه نور است: **(یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و أنزلنا إلیکم نوراً مبیناً)؛<sup>۶</sup> (فامنوا بالله و رسوله و النور الذی أنزلنا و الله بما تعملون خبیر)؛<sup>۷</sup> (... و اتبعوا النور الذی أنزل معه... )؛<sup>۸</sup> (... قد جائکم من الله نور و کتاب مبین)؛<sup>۹</sup> لیکن نوری است ثقیل و وزین؛ نه خفیف و سخیف: **(إنّا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً)؛<sup>۱۰</sup>** لذا برای دیدن چنین نور وزینی چاره ای جز تحصیل بصّر حدید و بینش عمیق علمی نخواهد بود.**

بلکه درباره قرآن کریم گفته اند: «القرآن غریبٌ لا یُفْضی دینُهُ و غریبٌ لا یؤدّی حقّه»؛ یعنی قرآن طلبکاری است که هرگز وام او پرداخت نمی شود و غریبی است که هیچ گاه حق او اداء نخواهد شد؛ زیرا اوج معارف او و عمق مطالب او فقط ممسوس دست اندیشه تابناک معصومین (علیهم السلام) می باشد؛ **(إنّه لقرآن کریم \* فی کتاب مکنون \* لا یمسّه إلاّ المطهّرون)؛<sup>۱۱</sup>** از این جهت، در تعریف مفهوم تفسیر قرآن، قید «به قدر طاقت بشری» اخذ شده است.

بنابراین، ضمن لزوم بصیر و بینا بودن مفسّر، لازم است برای بهروری بیشتر از معارف قرآن کریم به «مطهّرون» که همان اهل بیت عصمت و طهارت اند (علیهم السلام) رجوع نمود؛ البته قلمرو رجوع به سنّت معصومین (علیهم السلام) روشن خواهد شد.

چهارم. مقتضای برهان نبوت عام که شامل نبوت حضرت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز می شود، این است که کتاب آسمانی و قانون الهی پیامبر، هم قابل فهم باشد و هم صالح برای عمل. آن کتابی که قوانین آن مفهوم انسانها و یا قابل اجراء در جامعه نیست، شایسته پیامبر خدا نخواهد بود؛ لیکن صلاحیت قانون پیامبر برای علم و عمل، منحصر در این نیست که خود کتاب آسمانی تمام معارف و احکام را به طور تفصیل بیان نماید؛ بلکه ممکن است برخی از آنها را به طور تفصیل روشن کند و تفصیل بعض دیگر را از راه وحی و

<sup>۶</sup> - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

<sup>۷</sup> - سوره تغابن، آیه ۸.

<sup>۸</sup> - سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

<sup>۹</sup> - سوره مائده، آیه ۱۵.

<sup>۱۰</sup> - سوره مزمل، آیه ۵.

<sup>۱۱</sup> - سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

الهام به خود پیامبر برای جامعه تبیین نماید یا آنکه اصلاً به بیان خطوط کلی حکم و احکام بسنده کند و تفصیل همه آنها از راه حدیث قدسی به پیامبر الهام شود و آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) تفصیل دریافت شده را به امت خویش ابلاغ نماید.

غرض آنکه آنچه از برهان ضرورت وحی و نبوت استفاده می شود، همانا رسیدن پیام خدا در اصول دین و فروع آن به مردم است و آن بلاغ راههای متعددی دارد که به رؤس آن اشارت رفت و هرگز منحصر در بیان تفصیلی خود متن مقدس آسمانی نیست.

برای فهم متن مقدس دینی، بهترین راه تدبیر تام در همان متن منزّه الهی می باشد، قرآن کریم نیز از آن جهت که نور است، هیچ ابهام، تیرگی و تاریکی در آن نیست؛ گرچه وزین و عمیق است و وزانت علمی و عمق نظری او با نورانی بودن آن منافعی نمی باشد؛ زیرا نور در قبال ظلمت ابهام است؛ نه در برابر نظری و ژرف بودن تا اینکه نور بودن قرآن به معنای بدیهی بودن آن بوده و نیازی به تفسیر نداشته باشد.

گروهی که در اثر رسوب مرسوم جاهلیت از یک سو و غبار اغیار دگراندیشی از سوی دیگر، گرفتار دو مانع علمی و عملی برای دیدن و فهمیدن نور وحی شده اند: (کلاً بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون)؛<sup>۱۲</sup> (...فإنها لا تعمی الأبصار و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور)<sup>۱۳</sup>؛ (و ما أنت بهادی العمی عن ضلالتهم...)؛<sup>۱۴</sup> چون بصیر نیستند، از دیدن علمی نور وحی محجوب و از ادراک ضیاء الهام الهی محروم اند؛ (...و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون)<sup>۱۵</sup>؛ (...لهم قلوب لا یفقهون بها...)؛<sup>۱۶</sup>

پس، ندیدن چیزی دلیل روشن نبودن آن شیء نیست؛ زیرا ندیدن چیزی ممکن است در اثر تاریک بودن مرئی باشد یا در اثر کوری رائی؛ اما دیدن چیزی دلیل دو مطلب است: یکی آنکه مرئی روشن است، دیگر آنکه رائی بیناست. خداوند سبحان، قرآن را روشن معرفی کرد و فهمندگان آن را بینا و شنوا؛ (...لمن کان له قلب أو ألقى السمع و هو شهید)<sup>۱۷</sup> و محجوبان از فهم آن را کور، کر، و دل مکنون و دل مطبوع و دل مختوم و مانند آن یاد نمود.

پنجم. قرآن کریم که عهده دار بیان تمام معارف و احکامی است که در تأمین هدایت، سعادت و سیادت جوامع انسانی سهم مؤثری دارد، در تبیین ره آورد خود و تفسیر خویش، نباید مُبهم و مجمل باشد؛ زیرا کتاب مبهم

<sup>۱۲</sup> - سوره مطفین، آیه ۱۴.

<sup>۱۳</sup> - سوره حج، آیه ۴۶.

<sup>۱۴</sup> - سوره نمل، آیه ۸۱.

<sup>۱۵</sup> - سوره توبه، آیه ۸۷.

<sup>۱۶</sup> - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

<sup>۱۷</sup> - سوره ق، آیه ۳۷.

که قادر حل معانی خویشتن و تفسیر مطالب خود نمی باشد ، هرگز توان تبیین معارف سعادت بخش را نخواهد داشت ؛ چنان که خداوند سبحان درباره قرآن چنین فرموده است : ( ... نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء ... )<sup>۱۸</sup>.

از این جهت ، قرآن کریم ، هم نسبت به محدوده داخلی خود بیّن است و هم نسبت به قلمرو بیرون از خویش مُبیین ؛ لذا می توان آن را کتاب مُبیین به معنای روشن و روشنگر دانست ؛ چنان که خداوند در موارد فراوان از آن به عنوان کتاب مُبیین یاد فرمود ؛ مانند آیه ۱ از سوره یوسف و آیه ۱ از سوره حجر و آیه ۱ از سوره نمل و آیه ۲ از سوره قصص و آیه ۶۹ از سوره یس و... گذشته از مطلب مزبور ، یعنی صرف نظر از آنکه قرآن نور است و مُبیین می باشد ، خداوند سبحان دو بیان دیگر درباره هماهنگی سراسر قرآن با یک دیگر دارد که یکی ناظر به انسجام و عدم اختلاف آیات قرآن مجید با یک دیگر و دیگری راجع به اِنْثِئَاء ، اِنْعِطَاف ، گرایش آیات قرآن با همدیگر می باشد.

اما بیان اوّل خداوند ، مستفاد از آیه ( أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا )<sup>۱۹</sup> می باشد ؛ زیرا پیام آیه مزبور ، دعوت همگان به تدبّر تام در سراسر کتابی است که در طول ربع قرن تقریبی در شرایط صَعْب و سَهْل ، جنگ و صلح ، غُرْبَت و قُرْبَت ، اوج و حُضِيض ، سَرَاء و ضَرَاء و هزیمت و عزیمت ، شکست و پیروزی و بالاخره در احوال مختلف سیاسی ، نظامی ، اجتماعی به صورت یکسان و هماهنگ نازل شد.

تحلیل این قیاس استثنایی و تقریر تلازم مقدّم و تالی و تقریب بطلان تالی و استنتاج بطلان مقدّم از ابطال تالی ، به استمداد عقل برهانی است که خود از منابع غنی و قوی تفسیر قرآن کریم از درون دین است ؛ نه از بیرون ؛ چنان که در فصل تفسیر قرآن به رأی بازگو شد. غرض آنکه آیه مزبور ، دعوت به تحتمّ تدبّر در سراسر قرآن می نماید و دعوی عدم اختلاف به نحو سالبه کلیه را ارائه می کند و محصول آن تدبّر فراگیر را صحت چنین دعوی می داند و ادعای مزبور را مشفوع به آن بیّنه و گواه صادق قرار می دهد. تحلیل عدم اختلاف آیات قرآن با یک دیگر در عین اشتغال بر ناسخ و منسوخ ، عامّ و خاص ، مطلق و مقید ، مُجْمَل و مُبیین ، به عهده عقل مسلح به سلاح برهان ناب است که چنین عقلی از منابع درون دینی محسوب می گردد.

اما بیان دوم خداوند ، مستنبط از آیه ( اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يَضِللِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ )<sup>۲۰</sup> می باشد ؛ زیرا محتوای آیه مزبور این است که سراسر

<sup>۱۸</sup> - سوره نحل ، آیه ۸۹.

<sup>۱۹</sup> - سوره نساء ، آیه ۸۲.

<sup>۲۰</sup> - سوره زمر ، آیه ۲۳.

آیات قرآن مجید شبیه ، همسان ، همتای هم اند از یک سو ، مُنثنی ، مُنعطف ، متمایل هم اند از سوی دیگر .

معنای اِثْنَاء ، انعطاف و گرایش مطالب یک کتاب علمی ، به این است که هر کدام از مطالب با دیگری مشروح یا مشروح تر ، روشن یا روشن تر می گردند . چنین کتابی که تمام آیات آن با هم اِثْنَاء و اَنْعِطَاف دارند ، حتماً مفسّر یک دیگر ، مُبَيِّن همدیگر و شارح داخلی خویش اند .

لازم است توجه شود که معنای متشابه در این آیه به معنای شبیه هم بودن است ، ولی در آیه ۷ سوره آل عمران ، از شبیه ناک بودن است که البته وجه تسمیه شبیه به شبیه ، این است که شبیه حق است ، ولی حق نیست ؛ « **إِنَّهَا سُمِّيَتِ الشَّبِيهَةُ ، شَبِيهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ...** »<sup>۲۱</sup> ؛ البته اشتباه آن نسبت به جاهل است ؛ چنان که از امام صادق ( علیه السلام ) نقل شد که : « **و المتشابه ما اشتبه على جاهله** »<sup>۲۲</sup> .

ششم . منهج اهل بیت عصمت و طهارت ( علیه السلام ) یعنی رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و ائمه معصومین ( علیه السلام ) در تفسیر ، همانا تفسیر قرآن به قرآن و ارجاع مفسران به چنین روش بوده است ؛ یعنی هم اصل مطلب که قرآن را باید با خود قرآن شناخت ، از آنان رسیده است و هم اینکه در مقام عمل ، آیات قرآن را به کمک همدیگر تفسیر می نمودند که نقل بخش تفسیری و عملی آنان خارج از مبحث کنونی است و فقط به ارجاع علمی و دستوری آن ذوات مقدّس بسنده می شود .

حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) فرموده اند : « **إِنَّ الْقُرْآنَ لِيَصْدَقَ بَعْضُهُ بَعْضاً فَلَا تَكْذِبُوا بَعْضُهُ بَعْضٍ** »<sup>۲۳</sup> و حضرت علی ( علیه السلام ) فرموده اند : « **كُتِبَ اللَّهُ تَبْصُرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ** »<sup>۲۴</sup> .

منظور از تصدیق آیات قرآن نسبت به یک دیگر که در کلام رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آمده است ، تصدیق اصطلاحی نیست که در قبال تصور باشد ؛ بلکه به معنای همان نطق و شهادت آیات نسبت به یک دیگر است که در کلام حضرت علی ( علیه السلام ) آمده است ، یعنی اگر مبدأ تصویری یک آیه در بین معانی محتمل آن توسط معنای تصویری آیه دیگر که واضح است تفسیر شود ، از سنخ تصدیق برخی از آیات نسبت به بعض دیگر است .

زیرا شهادت و همچنین نطق مزبور در این باره نیز صادق است ؛ چنان که اگر مبدأ تصدیقی یک آیه در بین معانی و مقاصد متعدد از یک جمله قرآنی توسط جمله دیگر که مقصود آشکاری دارد ( به اصطلاح یکی ظاهر است و دیگری اظهر یا یکی ظاهر است و دیگری نصّ و یا اینکه یکی ظهور

<sup>۲۱</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۳۸ .

<sup>۲۲</sup> - بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۹۳ .

<sup>۲۳</sup> - کنز العمال ، ح ۲۸۶۱ .

<sup>۲۴</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۳ .

مشترک دارد و دیگری ظهور خاص ( حلّ گردد ، چنین نطق و شهادتی مصداق تصدیق مأخوذ در کلام رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) بوده و به نوبه خود ، تفسیر قرآن به قرآن محسوب است.

بنابراین ، هرگونه شهادت و نطقی که نسبت به معنای تصویری یا تصدیقی آیه ، توسط آیه دیگر حاصل شود ، از قبیل تفسیر قرآن به قرآن است و هرگز تصدیق و شهادت ، اختصاصی به بعد از استقرار ظهور آیه نخواهد داشت ؛ چنان که بعضی گمان کرده اند ؛<sup>۲۵</sup> چون از طرف اهل بیت وحی و عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) یعنی رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و ائمه معصومین ( علیهم السلام ) تفسیر قرآن به قرآن به عنوان یک منهج معقول و مقبول اعلام شد. صحابه و تابعان آنها اگر شاهی از قرآن برای تفسیر آیه ای از آن می یافتند ، به تفسیر آن مبادرت می نمودند ؛ گرچه غالب تفسیرهای آنان از سنخ تفسیر به مآثور بود ؛ نه تفسیر قرآن به قرآن که چنین کاری اجتهاد قرآنی و تدبّر در محور تمام آیات را می طلبید و نه تفسیر درایی محمود و ممدوح که اجتهاد برهانی و تأمل در مدار علوم متعارفه یا اصول موضوعه را که در جای خود مبرهن شده ، طلب می نمود.

لیکن از دیر زمان ، جریان تفسیر قرآن به قرآن بین قرآن پژوهان مطرح بود. راقم سطور ، هم در تفسیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری ( م ۳۱۰ ) و هم در تفسیر فخر رازی جمله « القرآن یفسّر بعضه بعضاً » را دیده است و در حال نگارش این مقدمه و شرایط مخصوص آن ، امکان فحص مجدد را ندارم و روش عملی بسیاری از بزرگان تفسیر نیز استمداد از بعض آیات درباره بعض دیگر ، « فی الجملة » نه « بالجملة » بوده است.

مؤلف تفسیر المنار ، شرایطی را برای مرحله عالیّه از تفسیر یاد می نماید که اولین آن شرایط و امور لازم ، بررسی خود آیات و کلمات برای فهم خود قرآن است. آنگاه چنین گفته است : « و قد قالوا إنّ القرآن یفسّر بعضه بعضاً »<sup>۲۶</sup>. این تعبیر نشان می دهد که جریان تفسیر قرآن به قرآن ، قولی است که جملگی بر آن بوده اند ؛ نه اینکه مختص به گروهی معین باشد ؛ اما نه خود صاحب المنار ، جناب محمد عبده و رشید رضا و نه دیگران توان چنین کار سترگی را نداشتند که قرآن کریم را به نوبه خویش استنطاق نمایند و آن را به نطق آورند تا آیات همگون آن نسبت به همدیگر ناطق ، شاهد و مصدّق باشند ؛ گرچه فی الجملة در این منهج بهیچ توفیق یافتند. غرض آنکه از گفتار و رفتار و نوشتار اقدّمین ، قدما ، متأخران و معاصران ، عطر دل انگیز تفسیر قرآن به قرآن به شامه جان می وزد.

<sup>۲۵</sup> - مناہج البیان فی تفسیر القرآن ، ج ۱ ، مقدمه ، صص ۱۷ - ۱۸ .

<sup>۲۶</sup> - المنار ، ج ۱ ، مقدمه ، صص ۲۱ - ۲۲ .

لیکن چنین نافه ای را باید در سوق کالای گرانبهای المیزان جست و جو نمود که در این مضماری ، گوی سَبَق را از دیگران ربود و هرچند از لحاظ شناسنامه<sup>۲۷</sup> تفسیری ، آرم بنوَت و فرزندِ مفسران سَلَف را داراست ، لکن « فیه معنی شاهد بأبوته »<sup>۲۷</sup> .

اگرچه حُسن فروشان به جلوه آمده اند \*\*\*\* کسی به حُسن و ملاحظت به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز \*\*\*\* به یار یک جهت حق گزار ما نرسد

هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی \*\*\*\* به دلپذیری نقش نگار ما نرسد

هزار نقد به بازار کائنات آرند \*\*\*\* یکی به سکه<sup>۲۸</sup> صاحب عیار ما نرسد

المیزان و ما ادراک ما المیزان ، ( **ذلک فضل اللّٰه یؤتیہ من یشاء** )<sup>۲۹</sup> . راز کامیابی مؤلف بزرگوار المیزان ، در تفسیر قرآن به قرآن بعداً روشن خواهد شد.

هفتم. تفسیر قرآن به قرآن ، انحاء گونه گون دارد که برخی از آن صَوْر سَهْل و بعضی از آنها صَعْب می باشد. بعضی از اقسام آن به قدری سهل است که شاید عنوان تفسیر قرآن به قرآن از آن منصرف باشد ؛ چنان که برخی به قدری پیچیده است که به دشواری به ذهن مفسر فحاص متتبّع می آید و چون پیوند آیات مورد تفسیر همیشه از سنخ واژه ها نیست ، شاید برخی آن را از سنخ تفسیر قرآن به قرآن ندانند. به هر تقدیر ، عنوان تفسیر قرآن به قرآن ، نه دارای مرزبندی لغوی است و نه دارای حقیقت شرعیّه ؛ بلکه وابسته به عمق غَوْص مفسر دریانورد یا به سَمک و اوج مفسر آسمان سا و فضا نورد می باشد ؛ تا چه اندازه با علم حصولی پرواز کند یا چه مقدار به علم حضوری غَوّاصی نماید.

برخی از انحاء تفسیر قرآن به قرآن عبارت است از :

۱. گاهی صدر آیه ، قرینه ذیل آن قرار گیرد یا ساقه<sup>۲۸</sup> آن شاهد صدر آن گردد که در این قسم از تفسیر ، بخش مفسر ( به کسر ) متصل به بخش مفسر ( به فتح ) است.

۲. گاهی از ظهور سیاق آیات یا هدف نهایی آنها ، معنای آیه ای روشن می شود که در این قسم ، گرچه مفسر ( به کسر ) و مفسر ( به فتح ) به هم مرتبطانند ، لیکن پیوند آنها از قبیل اتصال لفظی نیست.

۳. گاهی از ذکر مبتداء یا خبر و نیز از ذکر شرط یا جزاء ، مقدم یا تالی در آیه ای ، معلوم می شود آنچه از این عناوین در آیه<sup>۲۹</sup> دیگر حذف شد ، چه چیز بوده است ، این قسم ممکن است به هم اتصال لفظی داشته باشند و ممکن است از هم منفصل باشند.

<sup>۲۷</sup> - اقتباس از دیوان ابن فارض.

<sup>۲۸</sup> - دیوان حافظ ، غزل ۱۵۶.

<sup>۲۹</sup> - سوره<sup>۲۸</sup> مائده ، آیه<sup>۲۹</sup> ۵۴.



۴. گاهی از تصریح به علت یا معلول ، از ذکر علامت یا دلیل ، از تعرّض لازم ، ملزوم ، ملازم و یا متلازم در آیه ای ، می توان فهمید آنچه در آیه<sup>۲۰</sup> دیگر از این عناوین حذف شده است ، چه چیز بوده است.

۵. گاهی آیات مورد تفسیر به یک دیگر ، هیچ گونه اشتراکی در واژه با هم ندارند تا به رهنمود المعجم المفهرس و مانند آن بتوان آیات مناسب را گردآوری کرد ؛ بلکه فقط پیوند معنوی با همدیگر دارند ؛ نظیر عنوان اب ، و عنوان والد ؛ چون عنوان اب ، گرچه بر پدر اطلاق می شود ، لیکن اطلاق آن بر غیر پدر مانند عمو ، هم در قرآن آمده ؛ نظیر : ( **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** ) .<sup>۳۰</sup>

زیرا در این آیه ، یکی از آباء حضرت یعقوب ، جناب اسماعیل شمرده شد ؛ با اینکه حضرت اسماعیل ، عموی جناب یعقوب فرزند اسحاق بود ، نه پدر وی ؛ بنابراین ، عنوان اب ، همان طوری که بر پدر اطلاق می شود ، بر غیر پدر مانند عمو هم اطلاق می شود.

لذا در جریان پدر حضرت ابراهیم ، تردید و تأمل پدید می آید که آیا پدر وی ، آزر بت پرست بود یا نه ؟ آنچه از آیه<sup>۲۱</sup> ( **وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَلْبَبُ أَلْبَبُ...** )<sup>۳۱</sup> و آیات ۴۲ از سوره<sup>۲۲</sup> مریم و ۵۲ از سوره<sup>۲۳</sup> انبیاء و ۷۰ از شعراء و ۸۵ از صافات و ۲۶ از زخرف و ۱۱۴ از توبه و... ، بر می آید این است که اب حضرت ابراهیم مؤحد نبود ؛ اما آیا این اب ، همان پدر بود یا غیر پدر و آیا پدر حضرت ابراهیم مؤحد بود یا نه ، از هیچ کدام از این دو مطلب آیات مشتمل بر عنوان اب استظهار نمی شود.

لیکن هر دو مطلب را می توان از آیه<sup>۲۴</sup> دیگر که واژه<sup>۲۴</sup> والد در آن به کار رفت ، نه کلمه<sup>۲۴</sup> اب استنباط کرد ؛ یعنی هم فهمید که آزر بت پرست پدر حضرت ابراهیم ( علیه السلام ) نبود و هم شخص دیگری که پدر حضرت ابراهیم بود و نام او در قرآن نیامد ، مؤحد بود و مشرک نبود ؛ زیرا خداوند چنین فرمود :

۱. برای پیامبر و برای مؤمنان ، سزاوار نیست و حق ندارند برای مشرکان طلب آمرزش کنند ؛ هرچند آن مشرکان از نزدیکان آنها باشند.<sup>۳۲</sup>

۲. طلب آمرزش حضرت ابراهیم برای اب خود ، فقط به جهت وعده<sup>۲۵</sup> تشویقی او بود ؛ آنگاه که کاملاً روشن شد که او ( اب ) دشمن خداوند است ، از او ( اب ) تبرّی و بیزارگی جسته است<sup>۳۳</sup> )  
یعنی دیگر برای اب استغفار نکرد .

<sup>۲۰</sup> - سوره بقره ، آیه ۱۳۳.

<sup>۲۱</sup> - سوره انعام ، آیه ۷۴.

<sup>۲۲</sup> - سوره توبه ، آیه ۱۱۳.

<sup>۲۳</sup> - سوره توبه ، آیه ۱۱۴.

۳. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در دوران سالمندی و پیری یعنی در اواخر زندگی خود، در نیایش چنین گفت: **( رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ )** <sup>۳۴</sup>؛ یعنی پروردگار ما! مرا و والد و والده ام و مؤمنین را روزی که حسابرسی برپا می شود، بیامرزش! از اینجا دو مطلب یاد شده استنباط می شود: یکی آنکه آزر بت پرست پدر حضرت ابراهیم نبود؛ زیرا آن حضرت (علیه السلام) بعد از روشن شدن شرک و دشمنی آزر با خدا، از او بیزار و تبری جست و دیگر برای او آمرزش طلب نکرد و مطلب دیگر اینکه برای والد و والده خویش در دوران پیری استغفار کرد. معلوم شود که پدر و مادر آن حضرت شایسته طلب آمرزش بوده اند؛ یعنی چونان مؤمنین دیگر اهل ایمان بودند؛ نه اهل شرک.

این قسم از تفسیر آیه به آیه، در اثر پیوند معنوی مطالب آنها با یک دیگر است؛ نه پیوند واژه. گرچه کلمات آیات مزبور از نظر زبان و لغت به هم نزدیک اند و همین نزدیکی واژگان می تواند کمکی برای برقراری ارتباط بین آیات یاد شده باشد؛ لیکن از سنخ تفسیر قرآن به قرآن در محدوده واژه های مشترک نیست. این گونه جمع بندی بین آیات در تفسیر روح المعانی آلوسی نیز دیده می شود؛ <sup>۳۵</sup> همان طوری که در تفسیر المیزان مبسوطاً تحلیل شده است.

۶. گاهی آیات هم آوای تفسیری نسبت به یک دیگر، نه تنها اشتراکی در واژگان مأخوذ در آن آیات ندارند، بلکه کلمات مذکور در آنها نزدیک به هم نیستند و فقط پیوند عمیق مفهومی بین آنها می تواند برای برخی راه گشای تفسیر آیه به آیه باشد.

مثلاً آیه **( لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ )**، <sup>۳۶</sup> سند برهان « تمناع » معروف است که محور بحث های مهم کلامی و فلسفی است. برخی در تلازم مقدم و تالی تردید دارند و چنین می پندارند که اگر خدایان متعدد در اثر علم به واقع و نزهت از جاه طلبی و غرض ورزی، همگی مصلحت جهان آفرینش را در اصل ایجاد و کیفیت پرورش آن اعمال نمایند، محذور فساد و تباهی رخنه نمی نماید.

زیرا منشأ فساد یا جهل خدایان به مصالح واقعی جهان است یا جاه طلبی و غرض ورزی و خدایان از گزند جهل علمی و آسیب جهالت عملی مصون اند. چه می شود که خدایان متعدد باشند و جهان را مطابق با واقع و نفس الامر که بیش از یک چیز نیست، بیافرینند و اداره کنند.

چون چنین شبهه ای برای بعضی مطرح بوده و توان دفع آن را نداشتند، لذا برهان تمناع را به برهان « توارد علل » ارجاع داده و می دهند و در اثر استحاله توارد دو علت مستقل بر معلول واحد، آیه مزبور را تفسیر می نمایند و برهان تمناع فلسفی و کلامی را توجیه می کنند؛ لیکن با تدبّر در برخی آیات دیگر که همین مطلب تمناع را به صورت تمثیل بیان می نماید، معنای آیه

<sup>۳۴</sup> - سوره ابراهیم، آیه ۴۱.

<sup>۳۵</sup> - روح المعانی، ذیل آیه ۴۱ از سوره ابراهیم (علیه السلام).

<sup>۳۶</sup> - سوره انبیاء، آیه ۲۲.

سوره انبیاء روشن می شود و برهان تمانع ، بدون ارجاع به برهان توارد علل متعدد بر معلول واحد ، تمامیت خود را باز می یابد و از هر نقد موهوم یا متوهمی آزاد خواهد بود.

آن آیه<sup>۳۷</sup> تمثیلی این است : **( ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون و رجلاً مسلماً لرجل هل یتویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون )** ؛ یعنی خداوند برای اثبات توحید ربوبی خود ، جریان ساده ای را به عنوان مثل بازگو کرده است و آن اینکه اگر یک خدمتگزار ، تحت فرمان دو فرمانروای ناسازگار با هم قرار گیرد و یک خدمتگزار ، تحت فرمان یک فرمانروا واقع شود ، آیا کیفیت زندگی ، فعالیت و کوشش ، و نظم و هماهنگی این دو خدمتگزار همسان است یا یکی منظم ، منسجم و هماهنگ و آرام و دیگری همواره مبتلا به تشتت ، ناهماهنگی و سردرگمی است ؟ یقیناً این چنین نیست که کیفیت اداره امور دو خدمتگزار مزبور متساوی باشد ؛ بلکه حتماً فرق دارد. اگر بیش از یک خدا بخواهند جهان را بیافریند و آن را اداره نمایند ، حتماً آن جهان ، ناهماهنگ و غیر منسجم خواهد بود و چون جهان کنونی منسجم و هماهنگ است ، حتماً تحت تدبیر یک خدا واقع می باشد ؛ البته تقریر عقلایی اصل قیاس استثنایی چنان که قبلاً بازگو شد ، به عهده مستمع واعی چونان عقل خردورز متدرب به قانون حوار و اصول استدلال است ؛ لیکن آن نکته محوری که به وسیله آیه تمثیلی استفاده می شود و در تقریر تلازم مقدم و تالی در آیه انبیاء سهم کلیدی دارد ، این است که اگر خدایان متعدد باشند ، حتماً متشاکس و ناسازگار می باشند.

منشأ ناهماهنگی آنان ، نه جهل علمی است تا کسی بگوید : خدا آن است که به همه چیز عالم باشد و نه جهالت عملی و غرض ورزی جاه طلبانه است تا گفته شود : خداوند آن است که از آسیب اغراض و گزند غرایز بشری و امکانی معصوم و مصون باشد ؛ بلکه منشأ ناهماهنگی ضروری و تشاکس اضطراری آن است که :

یک. خداوند بسیط محض است و هیچ گونه ترکیبی در او نیست.

دو. خداوند همه کمالهای علمی و عملی را داراست.

سه. خداوند چون بسیط است و جامع همه کمالهای علمی و عملی می باشد ، تمام آن کمالها که یکی از آنها علم ازلی و نامتناهی است ، عین ذات او خواهد بود و نه جزء ذات و نه خارج از آن.

چهار. چون ذاتها متباین اند ، علمها هم که عین ذات است ، متباین خواهد بود.

پنج. چون غیر از خداوند ، چیزی در جهان نیست تا خداوند کار خود را مطابق با آن و برابر با آن و در سنجش با میزان آن انجام دهد ، پس سخن از واقع ، نفس الامر و مانند آن بعد از افاضه خداوند مطرح است ؛ نه در عرض خداوند و قبل از افاضه او ؛ یعنی هرگز نمی توان گفت : خداوند

، جهان را مطابق با مصلحت نفس الامر آفرید؛ زیرا اصل مصلحت، نفس الامر و هر چیزی که فرض شود و غیر از ذات خداوند باشد، فعل، مخلوق و محتاج به اوست. شش. تنها واقعیت هستی، خودِ خداوند می باشد و چون فرض شد دو خداوند، دو ذات متباین، دو علم متشاکس، دو تشخیص متنازع وجود دارد، قطعاً جهانی که بخواهد یافت شود، متشاکس، متنازع، متفاطر، متداعی به انفکاک و متشتت خواهد بود و چون جهان کنونی منزّه از صفات سلبی یاد شده است، چنان که در آیه <sup>۳۸</sup> ( **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ** )<sup>۳۸</sup>، به نفی انفطار، اثتلام، شکاف و ناهماهنگی جهان اشاره شده است پس می توان به توحید ربوبی اعتقاد پیدا کرد و هرگونه شرک ربوبی را نفی نمود. با این تحلیل سداد، صواب و اتقان برهان تمناع، همچنان محفوظ می ماند و نیازی به ارجاع آن به برهان توارد علل نخواهد بود و قسمت مهمّ تتمیم برهان تمناع به همین آیه تمثیلی سوره زمر است که در آن به نحو ضرورت، متشاکس و متنازع بودن دو خدا به عنوان اصل مسلم، اخذ شده است.

۷. گاهی آیات هماهنگ تفسیری، نسبت به یک دیگر پیوند تصویری یا تصدیقی از جهت تحلیل مبادی فهم ندارند تا به وسیله آیه ای معنای آیه دیگر روشن شود؛ بلکه با هم پیوند ترتیبی و تاریخی دارند؛ مانند آنکه از انضمام یک آیه به آیه دیگر، معلوم می شود که کدام آیه قبلاً نازل شد و کدام آیه بعداً فرود آمد. کدام آیه در مکه و قبل از هجرت نازل شد و کدام آیه در مدینه و بعد از هجرت فرود آمد.

البته با بررسی شواهد تاریخی که از انضمام دو آیه به دست می آید، مفاهیم تفسیری تازه ای بهره مفسر خواهد شد؛ لیکن نتیجه انضمام مزبور پی بردن به یک مطلب خارجی و آن ترتیب تاریخی نزول آیه هاست؛ نظیر آنچه از انضمام آیه ( **... أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهَنَ سَبِيلًا** )<sup>۳۹</sup> و آیه ( **... فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...** )<sup>۴۰</sup> استفاده می شود؛ زیرا گذشته از آنکه معلوم می شود آن «سبیل» که در سوره نساء بازگو شد چیست، روشن می شود که سوره نور بعد از سوره نساء نازل شد یا لا اقل این بخش از سوره نور بعد از آن بخش معین از سوره نساء فرود آمد.

۸. گاهی آیات منسجم تفسیری نسبت به همدیگر پیوند مفهومی ندارند تا مبادی تصویری یا تصدیقی یکی از آنها توسط دیگری حل شود، چنان که در قسم هفتم به آن اشاره شد؛ بلکه نضد و چینش ویژه در قوس نزول از مبدأ جهان یا در قوس صعود به طرف غایت و نهایت عالم که همان مبدأ نخست می باشد، از انضمام آنها به یک دیگر به دست می آید؛ یعنی مراتب صدور فیض از خداوند معلوم می گردد و مراحل برچیدن نظام کیهانی در بازگشت آدم و عالم به سوی خداوند

۳۸- سوره ملک، آیه ۳.

۳۹- سوره نساء، آیه ۱۵.

۴۰- سوره نور، آیه ۱.

روشن می شود. مثلاً در برچیدن نظام سلسله<sup>۴۱</sup> جبال ، از انضمام آیات مربوط به آن ، شاید بتوان استنباط کرد که در اشتراط ساعت و علامت قیامت ، جریان برطرف شدن کوهها از کجا شروع می شود و به کجا ختم می شود و چه ترتیبی بین کثیب مهیل<sup>۴۱</sup> ، عِهْنِ منفوش<sup>۴۲</sup> ، قاع صفصف<sup>۴۳</sup> و سرانجام سراب شدن کوهها خواهد بود ؛ ( و سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فُكَّانَاتٍ سَرَابًا )<sup>۴۴</sup> .

وبالآخره ، گاهی از انضمام آیات مثانی و هم آوا مطلب عمیقی استنباط می شود که قاطبه<sup>۴</sup> کارشناسان تفسیری که در کوی علوم و مفاهیم قرآنی اعتکاف کرده و از آن برزن هجرت نکرده اند ، در ساحت چنین قرائت تفسیری و چنان تفسیر قرآن به قرآن مجدداً به احترام خود قرآن جذب شده و شاكرانه در پیشگاه چنین برداشت بی سابقه ای سجده<sup>۴</sup> تعظیم می نمایند ؛ البته چنین فوز و فیضی بسیار نادر و فقط در خبایای مسطورات قلمی<sup>۴</sup> مکنونانه و مکتومانه برای عاکفان حَرَمِ وحی و طائفان حریم الهام و راکعان کوی عترت و ساجدان سکوی ولایت جلوه می نماید : « اهل نظر معامله با آشنا کنند » .

البته چنین تعامل و تعاطی که بین آیات قرآن کریم است ، بین آیات و روایات و بین خود روایات با هم برقرار است که اگر چنان احاطه ای بهره<sup>۴</sup> مفسر گردد ، آنگاه دُنُو و اقتراب به خاستگاه کلام الهی نصیب او خواهد شد.

جریان ارجاع احادیث بعضی به بعضی ، به عنوان یک اصل قطعی معقول و مقبول نزد محدثان ، فقیهان و عالمان به علم حدیث می باشد و به زاویه ای از این مطلب مرحوم صاحب جواهر به آن اشاره کرده و فرمود : « سخنان همه آنان به منزله سخن واحد است و همه آن ذوات مقدس به منزله متکلم واحدند ؛ لذا کلمات آنان یک دیگر را تفسیر می نماید »<sup>۴۵</sup> .

هشتم. آنچه در وصف قرآن به عنوان کتاب مبین ، نور ، تبیان کل شیء ، و مانند آن آمده است ، نه اختصاصی نسبت به معصوم ( علیهم السلام ) دارد که قرآن کریم برای دیگران واجد چنین اوصافی نباشد و نه ناظر به مقام ثبوت است که قرآن در مقام اثبات دارای چنین صفاتی نباشد ؛ زیرا اوصاف مزبور ، پیرامون کتاب هدایت است و کتاب هدایت در مقام رهبری ، دارای چنین اوصاف است و مقام رهبری ، هم عام است و اختصاصی به معصوم ندارد اولاً و هم ناظر به مقام اثبات است ، نه ثبوت ثانیاً.

۴۱ - سوره مزمل ، آیه ۱۴ .

۴۲ - سوره قارعه ، آیه ۵ .

۴۳ - سوره طه ، آیه ۱۰۶ .

۴۴ - سوره نبأ ، آیه ۲۰ .

۴۵ - جواهر الکلام ، ج ۲۶ ، ص ۶۷ .

ظاهر آیه <sup>۴۶</sup> ( ...قد جائکم من اللّٰه نور و کتاب مبین ) ، هم شامل تمام افراد است ، بدون اختصاص به معصوم و هم در مقام هدایت می باشد ، نه مقام ثبوت ، و همچنین آیه <sup>۴۷</sup> از نساء ، و آیه <sup>۴۸</sup> از تغابن و ۱۵۷ از اعراف در مقام ارشاداند که ناظر به مقام اثبات می باشد.

البته کتاب مکنون که غیر از مطهرون به آن دسترسی ندارند ، مرحله کمال و نهایی آن ، چنان که قبلاً گذشت ، اختصاص به اهل بیت طهارت دارد ؛ چنان که ( ...لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین ) <sup>۴۷</sup> نیز از برخی جهات چنین است.

گاهی ممکن است انحصار فهم قرآن به معصوم ( علیه السلام ) از برخی روایات استظهار شود ؛ نظیر آنچه از حضرت ابی جعفر امام باقر ( علیه السلام ) رسیده است : « إنما يعرف القرآن من خوطب به » <sup>۴۸</sup>. چنین برداشتی مخالف با ظاهر خود قرآن کریم است که همگان را به تدبّر ، تحدی ، تعقل و مانند آن دعوت نموده است و حدیثی که مخالف قرآن باشد ، معتبر نیست.

پس منظور از این گونه احادیث ، همان طوری که مکرراً بازگو شد ، احاطه تام به تمام ابعاد قرآن ، اعم از ظاهر و باطن ، مطلق و مقید ، عام و خاص و ناسخ و منسوخ و نظایر آن خواهد بود ؛ چنان که خطاب های قرآن کریم هم یکسان نیست ؛ بلکه برخی از خطاب را فقط مخاطبان اصیل آن اکتناه می نمایند.

نمونه تفاوت خطابه های قرآنی این است که خداوند گاهی به عنوان ( یا ایّها الناس ) <sup>۴۹</sup> ، زمانی به عنوان ( یا اهل کتاب ) <sup>۵۰</sup> ، گاهی به عنوان ( یا ایّها الذین امنوا ) <sup>۵۱</sup> و زمانی به عنوان ( یا اولی الأبصار ) <sup>۵۲</sup> ، ( اولی الألباب ) <sup>۵۳</sup> ( به صورت خطاب یا به صورت وصف ) و گاهی به عنوان ( یا ایّها الرّسل ) <sup>۵۴</sup> و بالاخره زمانی به عنوان ( یا ایّها الرسول ) <sup>۵۵</sup> که مختص به رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) است ، آیه نازل می نماید و عناوین یاد شده یک سان نیستند و استنباطها نیز مساوی هم نخواهد بود ؛ یعنی استنباط جامع ، کامل ، اکتناهی معارف ، حکم ، احکام قرآن منحصرأ در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت است که حقّ تماس با کتاب مکنون را دارند.

<sup>۴۶</sup> - سوره مائده ، آیه ۱۵.

<sup>۴۷</sup> - سوره انعام ، آیه ۵۹.

<sup>۴۸</sup> - کافی ، ج ۸ ، ص ۳۱۱.

<sup>۴۹</sup> - سوره بقره ، آیه ۲۱.

<sup>۵۰</sup> - سوره مائده ، آیه ۱۵.

<sup>۵۱</sup> - سوره بقره ، آیه ۱۰۴.

<sup>۵۲</sup> - سوره حشر ، آیه ۲.

<sup>۵۳</sup> - سوره رعد ، آیه ۱۹.

<sup>۵۴</sup> - سوره مؤمنون ، آیه ۵۱.

<sup>۵۵</sup> - سوره مائده ، آیه ۴۱.

لازم است توجه شود که منظور از اینکه چون «قرآن تبیان کل شیء» می باشد، یقیناً تبیان خود خواهد بود، این نیست که چون هر آیه، تبیان کل شیء است، پس تبیان خود هم می باشد؛ بلکه مقصود آن است که مجموع قرآن، تبیان کل شیء است. پس، مجموع قرآن تبیان خود هم خواهد بود؛ بنابراین، کمبود هر آیه ای حتماً با آیه دیگر حل می شود، به طوری که از جمع بندی نهایی تمام آیات مناسب لفظی و معنوی با یک دیگر، معنای روشنی از آنها به دست خواهد آمد.

نهم. جریان تفسیر قرآن به قرآن فعلاً به عنوان یک منهج و روش مطرح است و مسأله منبع دینی بودن قرآن، غیر از مسأله منهج تفسیری بودن خود قرآن می باشد؛ هرکدام حکم خاص خود را دارد؛ گرچه در خلال بحث از روش تفسیر قرآن به قرآن، از منبع بودن آن استمداد می شود.

البته منابع مبانی احکام دین عبارت از: ۱. عقل ۲. کتاب ۳. سنت معصومین (علیهم السلام) می باشد؛ اما اجماع همان طوری که قبلاً بازگو شد، به سنت بر می گردد و در مقابل سنت نخواهد بود.

بحث کنونی پیرامون تفسیر قرآن به قرآن است؛ مطالب آن عبارت است از: ۱. آیا چنین تفسیری حجّت و معتبر است یا نه؟ ۲. اگر چنین تفسیری حجّت بود، حجّت آن فعلی است یا شأنی؟ ۳. اگر حجّت آن فعلی بود، آیا اعتبار و حجّت آن به نحو انحصار است؛ یعنی شیء دیگری در قبال نتیجه حاصل از تفسیر قرآن به قرآن حجّت دارد یا نه؟ اما مطلب اول، شرح آن اینکه برخی از اشیاء اصلاً حجّت ندارند؛ نظیر شهادت فاسق که هیچ گونه اعتباری در محکمه عدل مجتهد جامع شرایط قضا ندارد و بعضی از اشیاء دارای حجیت اند؛ لیکن به تنهایی به نصاب حجّت و اعتبار نمی رسد؛ نظیر شهادت عدل واحد در محکمه قضای اسلامی که چنین چیزی «فی الجملة» معتبر و حجت است؛ نه «بالجملة».

لذا از آن به عنوان اعتبار تأهلی و حجّت شأنی یاد می شود؛ یعنی اگر شهادت عدل دیگری ضمیمه آن گردد، آنچه اهلیت اعتبار و شأنیّت احتجاج داشت، به نصاب فعلیت می رسد؛ لیکن حجّت شهادت عدلین، گرچه به نحو استقلال است، ولی به نحو انحصار نیست؛ زیرا حجتهای دیگری در قبال حجّت شهادت عدلین قرار دارد؛ مثلاً گاهی عدلین دیگر در قبال شهادت این عدلین واقع می شوند و هرکدام حجّت مستقل اند؛ ولی هیچ کدام حجّت منحصر نیستند و همچنین حجّت امور دیگر، در قبال حجّت شهادت عدلین؛ مانند علم قاضی، سوگند منکر.

قرآن کریم از آن جهت که یکی از منابع دینی است، محصول تدبّر در آن و جمع بندی آیات متناسب آن با یک دیگر حتماً حجّت است و هرگز نظیر گواهی فاسق مردود نیست که اصلاً حجّت نباشد.

اما مطلب دوم ، قرآن هرگز جزء حجّت و نیمی از دلیل نبوده تا در اصل اعتبار و حجّیت خود محتاج ضمیمه باشد که بدون انضمام آن همراه ، به منزله شهادت عدل واحد باشد که حجّیت آن تأهلی و شأنی است ؛ نه فعلی ؛ زیرا آن ضمیمه که به عنوان سنّت مطرح است ، وقتی معتبر و حجّت خواهد بود که محتوای آن را بر محصول قرآنی عرضه کنند و هیچ گونه تعارض ، تباین و تخالفی با آن نداشته باشد تا حجّت گردد.

پس ، قطعاً محصول بحث قرآنی باید قبل از عرضه حدیث ، حجّت بالفعل و معتبر مستقل بدون نیاز به ضمیمه باشد تا بتوان میزان سنجش حجّت و سقم سنّت واقع شود. پس ، حجّیت قرآن به منزله اعتبار و حجّیت شهادت عدلین که از آن اصطلاحاً به عنوان « بیّنه عادلّه » یاد می شود ، فعلی مستقل و قابل استدلال می باشد.

اما مطلب سوم ، قرآن کریم گرچه حجّت بالفعل و مستقل است و در اصل حجّیت نیازی به غیر خود ندارد ، لیکن هرگز حجّت منحصر نیست ؛ به طوری که غیر قرآن چیز دیگر حجّت نباشد ؛ بلکه به تصریح ، تثبیت و اعتراف خود قرآن ، چیز دیگری به نام عقل و چیز دیگری به عنوان سنّت حجّت می باشد. جریان حجّیت عقل و منبع دینی بودن آن تا حدودی در فصل تفسیر قرآن به رأی محمود و ممدوح گذشت و شاید برخی از مطالب وابسته به آن در صورت لزوم بعداً مطرح گردد.

اما حجّیت سنّت و اعتبار سیرت معصومین ( علیهم السلام ) مطلبی است قطعی که خود قرآن کریم ، رسول اکرم و اولی الامر را مطاع قرار داده و مراجعه به پیامبر گرامی را لازم دانسته است و رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نیز طبق نقل قطعی و مسلم ، قرآن و عترت را همتای هم و متلازم یک دیگر و غیر قابل تشبیت و تفریق معرفی کرده است ؛ اما یکی از آن دو وزنه وزین ثقل اکبر و دیگری ثقل اصغر است ( البته در نشئه کثرت ) و حجّیت سنّت نسبت به قرآن کریم ، به نحو تأهلی و شأنی است ؛ نه آنکه ابتداء در عرض قرآن به نحو فعلی و مستقل باشد.

یعنی خود سنّت با قطع نظر از قرآن مجید و عرضه بر آن ، دارای اعتبار تأهلی و شأنی است و بعد از عرضه و ثبوت عدم تعارض ، تباین ، و تخالف با قرآن ، به نصاب اعتبار فعلی و حجّیت استقلالی می رسد ؛ آنگاه چنین سنّتی در ساحت قرآن ، همانند دو آیه از قرآن می باشد که هر کدام حجّت مستقل اند ؛ نه منحصر. فرق بین استقلال و انحصار در مبحث مفهوم یابی جمله شرطیه و مانند آن در فن اصول فقه کاملاً مطرح شده است.

چون حجّیت قرآن مستقل است ، نه منحصر و سنّت نیز بعد از اعتبار و بلوغ حدّ نصاب حجّیت ، دارای استقلال در شعاع قرآن است ، لذا توان هرگونه شرح ، تفصیل ، تقیید ، تخصیص و مانند آن را نسبت به قرآن کریم دارا خواهد بود. قهراً اعتبار تفسیر قرآن به قرآن در حدّ استقلال است ؛ نه انحصار ؛ لذا اعتبار سنّت مسلم معصومین ( علیهم السلام ) که از منابع غنی و قوی دین می باشد ، در تمام شئون تفسیر قرآنی ملحوظ خواهد بود.



لیکن تذکر دو نکته ضروری است: یکی آنکه اعتبار سنت به وسیله قرآن است؛ یعنی حجیت سنت حدوثاً و بقاءً مرهون قرآن کریم می باشد؛ زیرا قرآن سنت را معتبر کرده است اولاً و سنت قطعی، اعتبار خود را محدود به عدم تبائن با قرآن نموده است ثانیاً؛ چنان که این تحدید را ممکن است از همان اصل اولی، یعنی دلالت قرآن بر اعتبار سنت، استحصال کرد؛ زیرا اگر قرآن مجید، چیزی که مباین، معارض و مخالف با خود اوست معتبر بداند، قطعاً دچار اختلاف، تعارض و تباین درونی خواهد شد و با این تعارض درونی، اعتبار خویش را از دست می دهد.

پس، قرآن از اول، فقط سنت غیر مباین، سیرت غیر معارض با خود را معتبر می کند؛ نه مطلق سنت را تا آنکه خروج سنت مباین و معارض، از قبیل تخصیص عموم دلیل اعتبار سنت یا تقیید اطلاق دلیل اعتبار آن باشد؛ یعنی خروج مباین از سنخ تخصص است؛ نه تخصیص و از قبیل تقیید است؛ نه تقیید.

به هر تقدیر، چون اعتبار سنت به وسیله قرآن کریم است و قرآن کریم به عنوان معجزه مطرح است، تا اعجاز قرآن و پیروزی آن در مصاف و تحدی ثابت نگردد، هرگز رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ثابت نمی شود (در صورت انحصار اعجاز در قرآن) و مادامی که نبوت رسول اکرم ثابت نشود، مرجعیت آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) در امور دینی و نیز مرجعیت معصومین (علیهم السلام) دیگر در امور اسلامی ثابت نخواهد شد. قهراً آنچه از قرآن که در محدوده اعجاز، تحدی و مانند آن بحث دارد، هرگز قبل از ثبوت وحی بودن خود قرآن، نمی توان به سنت معصومین (علیهم السلام) استناد نمود، چون چنین استنادی محذور دور را به همراه دارد.

البته رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان معلم آگاه، مفسر خبیر که در جهات سه گانه ی: ۱. تبیین ره آورد دین از جهت تحلیل مبادی تصویری و تصدیقی آن ۲. از جهت تعلیل و اقامه برهان به وسیله تعلیم مقدمات مطوی ۳. از جهت دفاع نقدهای سه گانه منع، معارضه و نقض که از طرف برخی متوجه به احکام دین می شود، می تواند مرجع تفسیر قرآن قرار گیرد؛ اما نه به عنوان یک مرجع تعبّدی که بحث خاص خود را می طلبد.

آیه ای که خصوص کافران را یا آنها را همسان با مؤمنان بالعموم مخاطب می داند، ادراک محتوای چنین آیه ای حتماً به طور استقلال و استغناء از مرجع تعبّدی میسور خردمندان خواهد بود؛ وگرنه با تعبّدی بودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حوار با کافران، چه به نحو خصوص و چه به نحو عموم، روا نمی باشد.

نکته دیگر آنکه اعتبار قرآن و حجیت استقلالی آن، در مقام ثبوت است؛ وگرنه در مقام اثبات نیازمند به وسیله است و از دو راه می توان اعتبار آن را ثابت کرد و قرآن مجید حجیت مستقل خویش را در مرحله اثبات (نه ثبوت) به دو طریق به نحو مانعة الخلو احراز می نماید.

طریق اول ، راه اولیاء است که از جهت شهود باطنی و علم حضوری ، حقانیت قرآن را می یابند و به آن قطع شهودی ( عین الیقین ) پیدا می کنند. طریق دوم ، راه حکماء ، متکلمان و همراهان با آنان است که از جهت علم حصولی و برهان عقلی ، معنای اعجاز ، فرق معجزه با علوم غریبه همانند سحر ، جادو ، طلسم ، شعبده و نیز امتیاز آن با کارهای مراتضه و کیفیت اسناد معجزه به مدعی نبوت و تلازم اعجاز با صدق ضروری صاحب دعوی رسالت و سایر مسائل عمیق این رشته معلوم می شود ؛ آنگاه با قطع حصولی ( علم الیقین ) ، حقانیت قرآن کریم روشن می گردد.

طریق اول را اَوْحَدیّ از سالکان کوی شهود می یابند و طریق دوم را قاطبه قافله های فکری طی می کنند.

اگر کسی به صرف استناد به حسّ و احساس تغییر صورت و دیدن تحوّل یک پدیده غیر عادی به نبوت پیامبر ایمان آورد ، با مشاهده مشابه ظاهری آن از متنّبی به وی می گرود و از نبیّ راستین می بُرد و از دین حقیقی او ارتداد حاصل می کند ؛ نظیر کار برخی از اسرائیلی های خام که با احساس مار شدن عصای حضرت موسی ( علیهم السلام ) به او ایمان آوردند و با شنیدن بانگ گوساله سامری از موسای کلیم بریدند و مرتدّ شدند و به سامری گرویدند ؛ ( **أَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارِ...** ) .<sup>۵۶</sup>

از اینجا سلطنت عقل و سیطره برهان عقلی در مقام اثبات حقانیت وحی ، نبوت و رسالت الهی روشن می شود ؛ یعنی حقّ بودن قرآن کریم که در مقام ثبوت منزّه از نیاز به هر عامل دیگر است ، در مقام اثبات نیازمند به برهان عقلی است ؛ البته چنین عقلی ، همان طوری که در فصل تفسیر به رأی گذشت ، رسالت الهی را به عهده دارد و جزء چراغهای درون دینی است ؛ نه برون دینی.

غرض آنکه قبل از ثبوت رسالت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) هرگز نمی توان آن حضرت ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را به عنوان مرجع تعبّدی برای تفسیر قرآن به مردم معرفی نمود ؛ مگر آنکه چون عالم به تمام حقایق قرآن مجید است ، مطالب قرآن را برهانی کند و با تحلیل مبادی مطوی و اصول مستور و قضایای مکنون ، مخاطبان قرآن را آگاه نماید ؛ آن طوری که معلّم شاگردان خود را می پروراند ؛ نه آن طوری که یک مرجع تعبّدی دین به عنوان مظهر ( **لا یُسْتَلَّ عَمَّا یَفْعَل** ) ،<sup>۵۷</sup> مفاهیم و مطالبی را تعبّداً القاء می کند و مورد قبول واقع می شود.

ممکن است گاهی چنین گفته شود : اگر بخش مهمّی از آیات قرآن دارای مفاهیم محکم و بیّن باشد ، باز هم کافی است که خداوند همه انسانها را بدون استثناء برای تأمل در آن آیات فراخواند.... چنین گفتاری ناصواب است ؛ زیرا کسی که هنوز به وحی الهی ایمان نیاورده و به رسالت رسول گرامی ( صلی الله علیه و آله و سلم ) معتقد نشده ، صرف اینکه بخش مهمّی از آیات قرآن محکم و بیّن است ، کافی نیست ؛ زیرا چنین شخصی احتمال می دهد که بخش دیگر

<sup>۵۶</sup> - سوره طه ، آیه ۸۸ .

<sup>۵۷</sup> - سوره انبیاء ، آیه ۲۳ .

قرآن که برای وی و امثال او مفهوم نیست مناقض ، منافی ، متعارض با بخش بیّن و محکم آن باشد.

چنین کتابی که احتمالاً به تعارض ، تناقض ، تهافت درونی مبتلاست ، کلام خدا نیست ؛ زیرا خود خداوند اعلام داشت که سراسر قرآن مصون از تنافی و تباین اند ؛ مگر آنکه با اعتماد بر رسالت رسول گرامی ثابت شود که آن بخش دیگر ، تهافتی با بخش محکم و بیّن آن ندارد و این متوقف بر ثبوت رسالت است ؛ نه قبل از آن.

دهم. تفسیر قرآن به سنت ، گرچه لازم و ضروری است ، لیکن چنین تفسیری در قبال تفسیر قرآن به قرآن ، همانند ثَقَل اصغر است در ساحت ثَقَل اکبر ؛ یعنی در طول اوست ، نه در عرض او ؛ معیت آن دو با هم به نحو لازم و ملزوم است ؛ نه به نحو تلازم و به نهج طولی است ؛ نه عرضی که سنت ابتداءً در عرض قرآن باشد تا بتواند متعرض آن گردد و بر آن اعتراض نماید و معارض آن شود ؛ همان طوری که دو حدیث همتای هم اند و هر کدام نسبت به دیگری حقّ تعرض ، اعتراض ، معارضه و سرانجام ، توقف یا تخییر یا ترجیح یکی بر دیگری را دارد.

بلکه آنچه اولاً حجت است ، کلام خداست و آنچه را ثانیاً خداوند در قرآن حجت قرار داد ، یعنی سنت معصومین (علیهم السلام) مدیون حجیت قرآن است ؛ البته بعد از استقرار حجیت حدوداً و بقاء ، آنگاه سنت و قرآن متلازم هم اند ؛ چنان که مبسوطاً بیان شد.

آنچه هم اکنون بحث می شود ، دو چیز است : یکی جریان عترت ، یعنی انسانهای کامل ، معصوم ، خلیفه الله می باشند و دیگری سنت به جا مانده از آن ذوات نوری (علیهم السلام) ؛ اما خود عترت گرچه در حدیث قطعی ثقلین ، به عنوان ثَقَل اصغر یاد شده اند ، لیکن همان طوری که در رساله جداگانه مبسوطاً بحث شد ،<sup>۵۸</sup> در نشئه وحدت ، هرگز حقیقت انسان کامل معصوم ، از حقیقت قرآن مجید جدا نیست و به هیچ وجه نمی توان اثبات نمود که قرآن یعنی کلام خدا بر حقیقت خلیفه تام الهی که آن هم کلمه علیای خداست ، بالاتر است ؛ چنان که فقیه نامور امامیه ، کاشف الغطاء (رحمه الله) به گوشه ای از این مبحث اشاره نمود<sup>۵۹</sup> ؛ نه به اوج آن ؛ چون تحریر چنان مطلب سمیک ، رفیع ، عریق ، انیق ، عمیق در دسترس چنین فقیهی هم نیست : « لو کان لبان ». به هر تقدیر ، بحث کنونی پیرامون بررسی قرآن و عترت نیست ؛ بلکه درباره قرآن و سنت می باشد.

اما سنت معصومین (علیهم السلام) لازم است توجه شود که اولاً خداوند سبحان کلام اصیل و غیر محرف خود را همواره به عنوان نور ، تبیان و مانند آن معرفی می فرماید و این اوصاف ، اختصاصی به قرآن کریم ندارد ؛ چنان که درباره خصوص کتاب حضرت موسای کلیم (علیه

<sup>۵۸</sup> - علی بن موسی الرضا والقرآن الحکیم.

<sup>۵۹</sup> - کشف الغطاء ، ج ۳ ، ص ۴۵۲.

السلام) چنین فرمود: ( ...قل من أنزل الكتاب الذي جاء به موسى نوراً وهدى للناس... )<sup>۶۰</sup>؛ (و اتيناهما الكتاب المستبين)<sup>۶۱</sup>؛ (ثم اتينا موسى الكتاب تماماً على الذي أحسن و تفصيلاً لكل شيء )<sup>۶۲</sup>؛ ( ... تفصيلاً لكل شيء... )<sup>۶۳</sup>. چیزی که نور، مستبین و تفصیل همه چیز است، حتماً درباره خودش نیز روشن، آشکار، مفصل و مبسوط خواهد بود.

نیز درباره پیامبران دیگر بدون اختصاص به رسول خاص، چنین فرمود: ( ...جاءوا بالبينات و الزبر و الكتاب المنير )<sup>۶۴</sup>؛ بر هر پیامبری که به همراه خود کتاب آورد، آن کتاب روشن و روشنگر است و هیچ ابهامی در آن نیست؛ مگر آنکه تیرگی تحریف، تاریکی تبدیل بشری در آن راه باید که چنین رخنه باطل و تیرگی نابه جا هرگز به قرآن کریم ره نیافته و نخواهد یافت؛ ( لا يأتیه الباطل من بين يديه و لا من خلفه... )<sup>۶۵</sup>.

ثانیاً خداوند سبحان، پیامبر خود را اعم از خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و غیر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان مُبَيِّنِ ره آورد وحی و شارح ره توشه الهام و مُعَلِّمِ کتاب و حکمت معرفی می فرماید: ( و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبيّن لهم فيضلّ الله من يشاء ويهدى من يشاء و هو العزيز الحكيم )<sup>۶۶</sup>؛ ( ...و لكن كونوا ربّانين بما كنتم تعلمون الكتاب... )<sup>۶۷</sup>.

درباره خصوص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشته از عنوان مُبَيِّنِ، معلّم کتاب و حکمت<sup>۶۸</sup>، وصف ممتاز سراج منیر را یاد کرد و چنین فرمود: ( يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً \* و داعياً الى الله بإذنه و سراجاً منيراً )<sup>۶۹</sup>.

سنت هیچ پیامبری، مباین، معارض، مخالف با متن کتاب آسمانی او نخواهد بود و این مطلب هم اختصاص به سنت پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد؛ زیرا عقل برهانی که سلطان این مسائل و مرجع قطعی این معارف است، چنین فتوا می دهد که هرگز خداوند سبحان سخنان متباین، متعارض و متخالف ندارد و این مطلب از احکام نبوت عام است؛ نه ویژه پیامبر خاتم؛ چنان که فتوای سنت قطعی معصومین (علیهم السلام) نیز امضای فتوای عقل است؛ برای اینکه

۶۰ - سوره انعام، آیه ۹۱.

۶۱ - سوره صافات، آیه ۱۱۷.

۶۲ - سوره انعام، آیه ۱۵۴.

۶۳ - سوره اعراف، آیه ۱۴۵.

۶۴ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۴.

۶۵ - سوره فصلت، آیه ۴۲.

۶۶ - سوره ابراهیم، آیه ۴.

۶۷ - سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۶۸ - سوره جمعه، آیه ۲.

۶۹ - سوره احزاب، آیات ۴۵ - ۴۶.

ره آورد یقینی سنّت اسلامی ، همانا لزوم عَرْضَهٗ حدیث بر قرآن می باشد تا مخالف آن ، مطرود و غیر مخالف آن ، مأخوذ گردد. در این مبحث ، لازم است به چند نکتهٔ محوری توجه شود :

۱. منظور از سنّت ، خصوص حدیث لفظی نیست ؛ زیرا آنچه به معصوم ( علیهم السلام ) نسبت دارد حجت است ، اعم از سکوت و عدم ردع ( تقریر ) ، فعل ، قول ؛ یعنی قرآن فقط لفظ است ؛ ولی سنّت معصومین ( علیهم السلام ) شامل هر سه قسم می باشد ؛ گرچه اعتبار اقسام سه گانه یکسان نیست ؛ زیرا برخی از آنها مانند سکوت و فعل ، ظهور اطلاق یا عمومی ندارند ؛ بلکه فقط در قدر متیقّن خود حجت اند و بعض دیگر ، مانند لفظ منقول ، بعد از احراز اصل صدور ، جهت صدور ( برای تقیه نباشد ) و دلالت قابل اعتماد ، گرچه حجت اند ، ولی غالب اخبار معصومین ( علیهم السلام ) منقول به معناست ؛ نه منقول به لفظ ( به استثناء موارد قلیل ) .

چون این گونه نقل به معنا تجویز شد اولاً و مبادی حسّی یا قریب به حسّ دارد ثانیاً ، از این جهت اصول عقلایی مانند اصالت اطلاق ، اصالت عموم ، اصالت عدم قرینه ، اصالت عدم سهو ، عدم نسیان ... ، در آنها جاری است ؛ چنان که سیرهٔ مستمرّ خردورزان و دانش پیشه گان بر اعتماد به گزارشهای موثّقین است ؛ هر چند غالب آنها نقل به لفظ نمی باشد ؛ بر خلاف قرآن کریم که تمام الفاظ آن عین کلام خداست اولاً و هیچ نیازی به اجرای اصول عقلایی مزبور نیست ثانیاً .

به هر تقدیر ، سنّت معصومین ( علیهم السلام ) هر قسمی که باشد ، بعد از ثبوت اعتبار و حجّیت می تواند مفسّر قرآن قرار گیرد .

۲. لزوم عرضه سنّت معصومین ( علیهم السلام ) بر قرآن کریم ، لوازمی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود :

اولاً صیانت ابدی قرآن از گزند تحریف ؛ زیرا کتاب محرّف ، خود از حجّیت ساقط است ، چگونه می تواند معیار اعتبار چیز دیگر قرار گیرد . چون دین حنیف اسلام ، ابدی است و لزوم عرضهٔ بر قرآن دائمی است ، معلوم می شود نزاهت قرآن از آسیب تحریف نیز ابدی می باشد و شبهات واهی متوهّمان تحریف ، جداگانه پاسخ داده شد و شمه ای از آن در کتاب قرآن در قرآن آمده است . آنچه بر خلاف توقّع در تفسیر بیان السعادهٔ فی مقامات العبادة راجع به تحریف نوشته شد ، جداً ناصواب است.<sup>۷۰</sup>

ثانیاً امکان تحریف سنّت از جهت سند ، یا دلالت ؛ زیرا اگر سنّت معصومین ( علیهم السلام ) قابل جعل ، دس ، وضع و بالاخره مورد تحریف واقع نمی شد ، نیازی به عرض بر قرآن مجید نبود . ثالثاً حجّیت ظاهر قرآن ؛ زیرا اگر قرآن غیر محرّف ، قابل فهم عمومی و صالح برای تطبیق سنّت با آن نمی بود ، هرگز مدار اعتبار و حجّیت سنّت قرار نمی گرفت .

<sup>۷۰</sup> - بیان السعادهٔ ، ج ۱ ، ص ۱۹ .

۳. سنّتِ مَعْرُوضُ بر قرآن کریم بر دو قسم است ؛ گاهی در اثر ابتلاء به معارض محتاج به عرضه است ؛ چنان که نصوص علاجیّه عهده دار چنین پیامی اند و گاهی در اثر اصل تشخیص اعتبار ( محتاج به عرضه است ) و آن تمام انحاء سنّت اند ؛ خواه سنّت دارای معارض و خواه سنّت بی معارض ؛ چنان که نصوص دیگر عهده دار چنین دستوری اند و در جوامع روایی امامیه نیز آمده است و در فصل مربوط به جایگاه حدیث نسبت به قرآن بازگو شد.

۴. چون لزوم عَرْضُ سنّت بر قرآن ، در مقام اثبات حجّیت سنّت است ، لذا تمام اوصاف یاد شده قرآن از قبیل صیانت از تحریف ، حجّیت ظاهر و ... ، ناظر به مقام اثبات قرآن کریم است و اختصاصی به مقام ثبوت آن ندارد.

۵. معنای ارزیابی اعتبار سنّت بعد از عَرْضُ بر قرآن ، توسط خود سنّت قطعی روشن شد و آن اینکه هدف از عَرْضُ بر قرآن این نیست که سنّت موافق با قرآن باشد ؛ چون موافقت با قرآن شرط حجّیت نیست ؛ بلکه مخالفت با آن مانع اعتبار می باشد. پس ، منظور از عَرْضُ همانا احراز عدم مخالفت سنّت مَعْرُوضُ با قرآن کریم است ؛ نه اثبات موافقت با آن.

۶. گرچه هدف از عَرْضُ سنّت بر قرآن احراز عدم مخالفت با آن است ، نه اثبات موافقت با وی ؛ زیرا بسیاری از فروع جزئی در قرآن نیامد و تحدید و تعیین آنها طبق دستور الهی به سنّت ارجاع شد ، لیکن برای احراز عدم مخالفت با قرآن باید اعتراف نمود که تمام معارف و احکام قرآن کریم ، هرچند به کمک آیات متناسب ، به طور شفاف قبل از مراجعه به سنّت روشن است تا بتوان به طور صریح گفت : فلان مطلب که در سنّت آمد بعد از عَرْضُ بر قرآن روشن شد که مخالف با قرآن نیست. اگر برخی از آیات قرآن مبهم باشد و بدون سنّت اصلاً روشن نگردد ، هرگز چنان عرضه ای و چنین نتیجه گیری ممکن نیست.

غرض آنکه گرچه موافقت با قرآن شرط اعتبار سنّت نیست ، ولی مخالفت با قرآن مانع اعتبار سنّت است و فتوا به عدم مخالفت سنّت با قرآن ، متوقف است بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن به طور موجه کلیه و اگر بعضی از آیات به نحو ایجاب جزئی ، بدون سنّت اصلاً مفهوم نگردد و پیام او معلوم نشود ، پس فهم بخشی از قرآن متوقف بر اعتبار سنّت است ؛ در حالی که اعتبار سنّت به این است که با هیچ آیه ای از آیات قرآن کریم به نحو سلب کلی ، مخالف ، مباین ، معارض نباشد.

پس ، باید تمام آیات قرآن روشن باشد اولاً و فهم هیچ کدام متوقف بر سنّت نباشد ثانیاً و اگر فهم برخی از آیات متوقف بر سنّت باشد ، در همان محور دَوْر لازم می آید ثالثاً ، سرانجام چنان دَوْری تناقض مستحیل خواهد بود رابعاً. بنابراین ، تمام قرآن بدون مراجعه به سنّت باید به عنوان میزان سنجش روشن باشد و حجّیت استقلالی ، نه انحصاری داشته باشد تا « معروض علیه » سنّت قرار گیرد و بعد از احراز عدم مخالفت با قرآن ، حجّت مستقل دیگری به عنوان سنّت در کنار حجّت مستقل قبلی ، یعنی قرآن واقع می شود تا این دو حجّت مستقل همراه با حجّت مستقل دیگر به

عنوان برهان عقلی کنار هم قرار گیرند و هیچ کدام دعوی انحصار نداشته باشد ( زیرا استقلال همان طوری که کاملاً بیان شد ، غیر از انحصار است ) تا از مجموع این سه منبع مستقل غیر منحصر ، بعد از ملاحظه هر سه و جمع بندی نهایی آنها ، به پیام خدا و حکم قطعی الهی رسید .  
از اینجا معلوم می شود که محور اعتبار سنت کجاست و مدار عرضه بر قرآن کجاست و اعتبار سنت در قبال قرآن کریم چگونه می باشد . قهراً منطقه نفوذ تفسیر قرآن به سنت آشکار می گردد و مقام امامت قرآن نسبت به حدیث و امت بودن حدیث در ساحت قرآن معلوم می شود و مقام عدیل هم بودن قرآن و حدیث در برابر یک دیگر و همتایی آنها نسبت به همدیگر هویدا خواهد شد ؛ چنان که لزوم تجدید نظر در برخی نوشته ها معلوم می شود.<sup>۷۱</sup>

در مبحث همتایی قرآن و عترت ( نه قرآن و حدیث ) دو مطلب وجود دارد که رسالت آن بر عهده رساله جداگانه ای بود که تدوین شد : یکی ثقل اکبر بودن قرآن نسبت به عترت و دیگری همسانی آن دو با هم می باشد ؛ چنان که روایات وارد در این باره دو طایفه اند ؛ لسان یکی از آن دو طایفه این است که أحدهما اکبر و لسان طایفه ی دیگر این است که رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) دو سبّابه از دو دست خود را کنار هم قرار داد و فرمود : **کھاتین** ، و سبّابه و وسطا را کنار هم قرار داد و فرمود : **لا اقول** ؛ نمی گویم : **کھاتین**.<sup>۷۲</sup>

یازدهم . چون عترت طاهرین ( علیهم السلام ) انسانهای کامل و خلیفه تامّ الهی اند ، به اضلاع سه گانه مثلث دینی ، یعنی قرآن ، سنت و عقل برهانی احاطه کامل دارند . اگر آن ذوات نوری ، مرجعیت و رهبری علمی و عملی امت اسلامی را به عهده می داشتند و چنین سمت هایی از آنان سلب نمی شد ، هر سه منبع غنی و قوی را به نهج کمال و تمام به جامعه بشری ابلاغ می نمودند . زیرا آن ذوات مقدّس از طرفی در تفسیر قرآن به قرآن ، همانند رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) بر این اعتقاد بوده اند که آیات قرآن مجید نسبت به یک دیگر ناطق ، شاهد و مصدّق اند ؛ لذا از گفتار مفسّرانه و شهادت مُبَیِّنانه و تأیید و تعیین مصدّقانه آیات برابر همدیگر استدلال تام می نمودند و از طرف دیگر ، سنت آنان که بیش و پیش از دیگران برای خودشان روشن بوده است : « أهل البيت أدری بما فیہ » ، مورد استشهاد و استمداد تفسیری واقع می شد و از طرف سوم ، آن ذوات نوری که وارثان راستین انبیاء ( علیهم السلام ) هستند ، در جریان اِثاره دفائن عقول سهم وافری داشته و دارند . لذا آنان محور ثوره و انقلاب و شکوفایی عقل برهانی اند ؛ چنان که حضرت علی ( علیه السلام ) به نحو اجمال در این باره اشاره فرموده است : **« فبادروا العلم من قَبْلِ تصویح نَبْتِه و من قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ »** ؛<sup>۷۳</sup> یعنی پیش از

<sup>۷۱</sup> - مناهج البیان فی تفسیر القرآن ، ج ۱ ، مقدمه ، صص ۱۵ - ۱۹ .

<sup>۷۲</sup> - بحار الأنوار ، ج ۸۹ ، ص ۱۰۳ .

<sup>۷۳</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۵ .

پژمرده شدن نهال علم و قبل از اشتغال به گرفتاریهای خودی ، از مدار ثورثِ دانش و میدان انقلاب و مکانِ شکوفائی علم بهره گیرید.

غرض آنکه خسارتی که از انزوای انسانهای کامل معصوم ، دامنگیر جهان بشریت ، به ویژه امت اسلامی شده است ، بیش از حد احصاء است ؛ زیرا آن ذوات نوری جامع هر سه منبع دین بوده اند و اما دیگران ، نه جامع آگاهی از منابع اند و نه اگر فرضاً بتوانند علم به آنها را جمع نمایند ، جمع آنها « جمع سالم » است ؛ بلکه جمع آنها حتماً « مکسر » یا « محتمل الکسر » است.

دوازدهم. بررسی منهج تفسیر قرآن به قرآن ، جزء علوم قرآنی محسوب است و تحلیل روش تفسیر قرآن به حدیث ، گذشته از لزوم آگاهی رشته علوم قرآنی ، نیازمند به حدیث شناسی است و باید از قواعد علم حدیث پیروی نماید و تحقیق پیرامون تفسیر قرآن به عقل ، گذشته از لزوم رشته علوم قرآنی ، نیازمند بررسی شرایط برهان و موانع آن است تا از برکت برهان عقلی بهره بُرد و از آسیب مغالطه مصون ماند.

زیرا عقل رسول باطنی خداست. همان طوری که مدعی رسالت ظاهری گاهی صادق است یعنی واقعاً نبی می باشد و زمانی کاذب است یعنی واقعاً نبی نیست ، ولی تنبّی دارد عقل که رسول باطنی خداست ، گاهی دارای رسالت صادق است و آن وقتی است که با شرایط ویژه برهان بیندیشد و زمانی کاذب است و آن وقتی است که گرفتار مغالطه گردد ؛ در این حال ، همانند متنبّی هیچ سهمی از رسالت الهی ندارد.

البته رسول واقعی در عالم ظاهر ، همواره معصوم است و هرگز نبی خدا متنبّی نخواهد شد ؛ ولی رسول باطنی چنین نیست ؛ زیرا ممکن است گاهی همانند متنبّی ، گرفتار اشتباه شود.

نکته ای که در حدیث شناسی مطرح بوده و در جریان عرض آن بر قرآن کریم سهم کلیدی دارد ، آن است که اولاً سنت به دو قسم منقسم است : یکی قطعی و دیگری غیر قطعی و ثانیاً آنچه باید بر قرآن عرضه شود ، همانا سنت غیر قطعی است و هرگز سنت قطعی نیازی به عرض بر قرآن ندارد ؛ زیرا صدور آن از مقام عصمت قطعی است و چنین صادری یقیناً به خداوند منسوب می باشد.

ثالثاً سنت قطعی همانند قرآن کریم ، گذشته از بی نیازی از عرض بر منبع دیگر ، خودش به عنوان منبع جداگانه مورد عرض سنت غیر قطعی است ؛ یعنی حدیث غیر یقینی ، همان طوری که بر قرآن معروض می شود ، بر سنت قطعی نیز معروض می گردد.

رابعاً گرچه سنت قطعی از دو جهت همانند قرآن کریم است یعنی در بی نیازی از عرض بر منبع دیگر و در اینکه خودش منبع عرض سنت غیر قطعی می باشد ، همانند قرآن کریم است لیکن حجیت و اعتبار آن متوقف بر ثبوت رسالت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) است و رسالت آن حضرت ( صلی الله علیه و آله و سلم ) متوقف بر معجزه بودن قرآن است ( در صورتی که رسالت پیامبر به معجزه دیگر تکیه نکند ) .



بنابراین ، رتبهٔ حجیت و اعتبار قرآن کریم ، قبل از ثبوت رسالت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) می باشد ؛ در حالی که ثبوت رسالت آن حضرت مقدم بر اعتبار و حجیت سنت قطعی اوست ؛ زیرا خود سنت قطعی معجزه نیست تا ذاتاً معتبر و حجت باشد ؛ بلکه به واسطهٔ رسالت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) به اعجاز قرآن کریم وابسته است.

بنابراین ، اعتبار سنت قطعی همتای حجیت قرآن کریم نخواهد بود ؛ بلکه از لحاظ رتبه متأخر از آن است ؛ البته برای اثبات احکام شرعی چاره ای جز رجوع به سنت ، همانند منابع غنی و قوی دیگر نیست.

البته سنت قطعی فراوان نیست ؛ زیرا مهم ترین حلقه ارتباطی امت با سنت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) همانا اهل بیت عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) بوده اند که متأسفانه مهجور و محجور شدند ؛ چنان که نشر حدیث و تدوین آن که یکی از بهترین وسیلهٔ صیانت سنت و بقاء و دوام آن بود ، با تأسف تام تا مدت مدیدی محجور و ممنوع بود و اگر اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) محکوم به انزوا نمی شدند و گرسی ثقات و مسند تدریس و تعلیم از آنان غصب نمی شد و دیگران جامهٔ خلافت را تقمص نمی کردند ، جریان علم شریف حدیث به وضع بهتری ظهور کرده و محتوای آن نیز زهور بیشتری می یافت ؛ قهراً بر حجم سنت قطعی افزوده می شد.

سیزدهم. شناخت منضود و معرفت منظومهٔ عناصر محوری دین ، جایگاه قرآن را مقدم بر خاستگاه رسالت می داند و جایگاه رسالت را مقدم بر خاستگاه سنت می شمارد ؛ چنان که دلیل آن در شرح دوازدهمین مطلب گذشت.

در نظام معرفتی ، هرگز مجالی برای تقدیم متأخر و تأخیر متقدم نیست و نغمهٔ ناموزون و گوش خراش « ... قدّم المفضول علی الفاضل » ، مستمعی نخواهد داشت و تولی نابجا نسبت به حدیث ، موجب هجر کلام خدا و سبب حَجْرِ وحی او خواهد بود ؛ زیرا اگر در رتبه ای که باید حدیث خدا : **( ... و من أصدق من الله حديثاً )**<sup>۷۴</sup> مطرح شود ، حدیث بنده خدا طرح گردد ، باعث تقدیم ثقل اصغر بر اکبر و تأخیر ثقل اکبر از اصغر می شود و این جابجایی نابجا ، همان هجر و حجر مذموم را به دنبال دارد.

از این بیان معلوم می شود ، آنچه در برخی از نوشته ها آمد که : اعتماد نمودم قبل از هر چیز در تفسیر آیه و بیان مراد آن بر حدیثی که در سنت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) ثابت شد ؛ زیرا سنت آن حضرت ترجمان قرآن و راه شناخت معانی آن است : **( ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا... )**<sup>۷۵</sup> و اگر حدیثی در سنت نبود ، بر ظاهر آیه و سیاق آن تکیه می کردم ؛ زیرا متکلم حکیم ، در بیان مراد خود بر آنچه مخاطب از دلالت لفظ می فهمد ، اعتماد می

<sup>۷۴</sup> - سورهٔ نساء ، آیهٔ ۸۷ .

<sup>۷۵</sup> - سورهٔ حشر ، آیهٔ ۷ .

نمایند... و اگر آیه ای نسبت به آیه اول آشکارتر بود، هر دو را برای توضیح بیشتر ذکر می‌کردم؛ چون مصدر قرآن یکی است؛ بعض قرآن به بعض دیگر آن ناطق و برای او شاهد می‌باشد<sup>۷۶</sup>، ناصواب است.

زیرا اعتماد بر سیاق آیه و تکیه بر شواهد درونی خود آیات قرآن بر اساس نطق و شهادت و هم آوایی آنها نسبت به یک دیگر، مقدم بر حدیث مآثور است؛ زیرا گرچه آیه ۷ سوره حشر دستور پیروی از سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را داده است، اما خود سنت دو رهنمود دارد: یکی کلیدی و اصلی و دیگری فرعی. اما آن بخش از سنت که جنبه کلیدی و اصلی دارد، محتوای آن همانا سنت شناسی و ارزیابی صحیح و سقیم خود حدیث است و اما آن قسم از سنت که فرعی است، محتوای آن مطالب موردی درباره احکام چیزهای خاص است.

البته روشن است که بخش اصلی سنت بر بخش فرعی آن مقدم است و آن بخش اصیل که راجع به حدیث شناسی است، فتوای مسلم آن این است که قبل از پرداخت تفصیلی به محتوای حدیث باید به صحت آن پی برد و مهم ترین طریق حدیث شناسی، عرضه پیام حدیث بر قرآن کریم می‌باشد. پس، اول باید به خود قرآن که ترجمان خویش، تبیان خود، مفسر راستین حقیقت وحی خداست مراجعه کرد تا معنای آیات متناسب با هم به عنوان مرجع معلوم شود؛ آنگاه به حدیث رجوع نموده؛ چنان که پیرامون تنضید و تنظیم ضروری این دو وزنه وزین، مطالبی در طی همین نوشتار ارائه شد و کاملاً معلوم شد که اولاً سنت قطعی هرگز نیازی به عرض بر قرآن ندارد و ثانیاً موافقت با قرآن شرط اعتبار حدیث نیست؛ بلکه مخالفت با آن مانع حجیت حدیث می‌باشد و ثالثاً حدود احکام و تفصیل فروع و تحلیل جزئیات آفرینش و تفصیل جزئیات معاد و مانند آن به سنت واگذار شده است.

بنابراین، اختلاف و ناتمامی آنچه ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از برخی نقل کرده است، معلوم می‌شود. وی در آن کتاب از بعضی چنین نقل کرد (البته به همه آنچه نقل نمود راضی نیست):

۱. حدیث عَرَضِ سَنَّتِ بِرِ كِتَابِ خُدا وَ اخذ موافق و ترك غير موافق با آن، باطل و بی اصل است.
۲. قرآن محتاج تر است به سنت تا سنت به قرآن.
۳. سنت، حاکم بر کتاب است و کتاب، حاکم بر سنت نیست...، گرچه فضل بن زیاد می‌گوید: من از احمد بن حنبل شنیدم که وی گفته بود: من جسارت آن را ندارم که بگویم: سنت حاکم بر کتاب است؛ ولکن من می‌گویم: سنت کتاب را تفسیر و تبیین می‌نماید.<sup>۷۷</sup>

<sup>۷۶</sup> - تفسیر کاشف، ج ۱، ص ۱۵.

<sup>۷۷</sup> - الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، مقدمه، ص ۴۳ - ۴۴.

چون احادیث لزوم عَرْض حدیث بر قرآن ، به خوبی برای برخی از اهل سنت روشن نشد و آن طوری که در جوامع روایی امامیه به نصوص عَرْض حدیث بر قرآن اهتمام شد برای او آشکار نشد ، لذا به این مطلب تفوه نمود که : « حدیث عَرْض باطل لا أصل له » .<sup>۷۸</sup>

چهاردهم. همان طوری که از لحاظ صنعتِ فصاحت و بلاغت و هنر ادبی ، واژگان قرآن هم آوای هم اند و از لحاظ مبادی تصویری مفاهیم الفاظ قرآن ، همسوی هم اند و از جهت مبادی تصدیقی ، مقاصد آیات قرآن همسان هم اند و بالاخره از جنبه تفسیر ظاهر ، مطالب قرآن مفسر یک دیگرند ، از جهت باطن نیز تمام معارف قرآنی در همه مراحل باطنی آن همسوی یک دیگر بوده و مفسر یک دیگرند و هرگز اختلافی بین باطن ها و مراحل درونی قرآنی وجود ندارد ؛ زیرا مراحل درونی آن مانند مظاهر بیرونی آن کلام خداست و اگر از نزد غیر خدا تنزل می یافت ، حتماً باهم مختلف بودند.

بنابراین ، سراسر مطالب قرآن از تمام جهت هماهنگ اند ، یعنی هم ظاهرها باهم ، هم باطنها باهم ، هم پیوند هر ظاهر با باطن برتر از خود همچنان محفوظ است. از اینجا معلوم می شود که اگر سیر عمودی تفسیری بهره مفسر درون بین شد ، با فن بدیع و جذاب تفسیر قرآن به قرآن می تواند از انضمام باطنها با یک دیگر نصیب آوفی و آغلی ببرد.

تذکر دو نکته ضروری است : یکی اینکه برای تفسیر قرآن در مرحله ظاهر ، دو بال نیرومند لازم بود ؛ یکی برهان عقلی ( علم حصولی ) و دیگر سنت معصومین ( علیهم السلام ) که ناظر به مطالب تفسیری ظاهر قرآن است. برای تفسیر باطن به باطن نیز دو بال نیرومند دیگری لازم است که یکی عرفان قلبی ( علم حضوری ) و دیگر سنت معصومین ( علیهم السلام ) که ناظر به معارف درونی و باطن قرآن می باشد.

زیرا تار و پود این حبل ممدود الهی که از یک جهت ، ثقل و خوی نام دارد و از جهت دیگر ثقل ولایت نامیده می شود ، همگی به هم مرتبط و متناسب می باشند و همین پیوند ولایی می تواند به نوبه خود به مفسر جامع بین ظاهرها از یک سو و باطنها از سوی دوم و ظاهر و باطن هر مرتبه متلاصق از سوی سوم ، جرأت دهد که فتوا دهد ، چنین سیری از مصادیق « اقرأ و ارق »<sup>۷۹</sup> می باشد ؛ چون آن کلام نورانی ، نه اختصاصی به قرائت به معنای تلاوت الفاظ دارد و نه مخصوص بهشت و بهشتیان آرمیده در جنت خلد خواهد بود ؛ بلکه شامل مفسران ژرف اندیشی است که در عین جمع سالم بین اضلاع سه گانه مزبور ، از هرگونه خلط ظاهر و باطن مصون و از هر خطر امتزاج درون و بیرون و التقاط تنزیل و تأویل محفوظ می باشند.

نکته دیگر اینکه ممکن است برخی استعمال لفظ واحد در بیش از یک معنا را روا ندانند ؛ لذا اراده چند مطلب از یک لفظ قرآنی صحیح نمی باشد ؛ لیکن باید توجه داشت که بر فرض صحت

<sup>۷۸</sup> - همان ، ص ۴۴.

<sup>۷۹</sup> - بحار الأنوار ، ج ۷ ، ص ۲۹۲.

آن مبنا می توان معنای جامع انتزاعی ترسیم نمود که همه مراحل را در برگیرد ، گذشته از آنکه مراحل طولی ، مصادیق یک معنایند ؛ نه معانی متعدد یک لفظ.

مضافاً به اینکه آیا امتناع متوهم در اثر محدودیت ظرفیت لفظ است یا مضبوط بودن ظرفیت مستمع و مخاطب و یا محدودیت علم و اراده متکلم. قسمت مهم آنچه در آن مبحث بر فرض تمامیت آن مطرح شد ، به محدودیت علم و اراده متکلم بر می گردد ؛ نه مخاطب پس ، اگر متکلم و مرید ، خداوند سبحان بود که هیچ محدودیتی از لحاظ علم یا اراده ندارد.

محدوری در اراده نمودن چند مطلب از یک آیه و چند معنا از یک لفظ وجود ندارد.

چنان که اگر محدودیت مزبور به لحاظ مخاطب باشد ، مخاطب اصیل قرآن انسان کامل ، یعنی حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) است که ظرفیت وجودی آن حضرت برای ادراک معانی متعدد در دفعه واحد ، محدودی ندارد.

از اینجا به مطلب دیگری که مربوط به زبان قرآن است می توان پی برد و آن اینکه گرچه قانون محاوره از جهت لفظ و از لحاظ مخاطب نسبت به افراد عادی مطاع و متبوع است ، لیکن از جهت متکلم نمی توان چنین حکم نمود که تمام احکام متکلمهای عادی درباره متکلم وحی ، یعنی خداوند سبحان حاکم است ؛ گذشته از اینکه مخاطب اولی و اصیل قرآن کریم ، حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) است که در اثر خلیفه الهی توان تحمل معانی متعدد را یک جا دارد.

شاید یکی از وجوه حدیث مأثور از رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) : « **القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه** » ،<sup>۸۰</sup> همین باشد که قرآن کریم معارف طولی متنوع و مطالب عرضی متعدد دارد ؛ اگر جمع بین همه آنها میسر نشد ، آن را بر بهترین وجه آن حمل کنید. اگر آن معانی صحیح و تام نمی بود ، هرگز قرآن کریم نسبت به آن معنای غیر درست ، ذلول ، رام ، نرم و انعطاف پذیر نبود و آن معنا را نیز نمی توان از وجوه قرآن به حساب آورد.

غرض آنکه ذو وجوه بودن قرآن می تواند ناظر به مطلبی باشد که در این بخش مطرح شد ؛ یعنی تمام مراحل ظاهر ، مراحل باطن ، پیوند ظاهرها باهم ، ارتباط باطنها باهم و... ؛ البته آنچه از حضرت امیرالمؤمنین ( علیهم السلام ) نقل شده که در نامه ای به عبداللّه بن عباس فرمود : هنگام احتجاج با خوارج ، محور استدلال را سنت قرار بده ؛ نه قرآن ، نشان می دهد که چون برخی در اثر تفسیر به رأی مذموم ، جوهری را بر قرآن تحمیل می نمودند و وحی خدا را بر اغراض و امیال خویش تطبیق می کردند ، لذا سنت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) که مبین و شارح راستین قرآن کریم است ، محور حجاج قرار گیرد ؛ « **لاتخاصمهم بالقرآن فإن القرآن حمّال**

<sup>۸۰</sup> - عوالی الثالی ، ج ۴ ، ص ۱۰۴ .

ذو وجوه ، تقول و يقولون و لكن خاصمهم بالسنة فإنهم لن يجدوا عنها محيصاً <sup>۸۱</sup> از این جهت ، معنای ذو وجوه ، به معنای صلاحیت واقعی قرآن برای حمل بر وجوه متعدد نخواهد بود. پانزدهم. گرچه یکی از مهم ترین و لازم ترین راههای شناخت قرآن ، تفسیر آن به سنت معصومین (علیهم السلام) است ، لیکن فهم سنت نیز همانند فهم قرآن ، کاری است بس دشوار ، زیرا معارف اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) همتای مطالب قرآن کریم ، قول ثقیل است و ادراک قول وزین صعب است ؛ خواه به صورت قرآن تجلی کند و خواه به صورت سنت تبلور یابد ؛ زیرا ریشه هر دو از « لدن » نزد خدای علی حکیم است ؛ لذا در تعریف سنت شناسی نیز قید « به قدر طاقت بشری » مأخوذ است ؛ چنان که در معرفت قرآن نیز همین قید اخذ شده است.

گذشته از دلیل مزبور ، سند دیگری بر صعوبت سنت فهمی وجود دارد که آن را مرحوم کلینی در جامع کافی از حضرت امام صادق (علیه السلام) چنین نقل کرد : « ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط <sup>۸۲</sup> ؛ یعنی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تمام مدت عمر شریفش با بندگان خدا ، به مقدار فهم نهایی و اندیشه نهانی و عمق شهود و ژرفای دانش خود سخن نگفت.

آنچه از این حدیث شریف استنباط می شود ، عبارت است از :

۱. مقصود از عنوان عباد ، افراد عادی و متعارف است ؛ وگرنه اهل بیت عصمت (علیهم السلام) مانند حضرت علی و سایر معصومین (علیهم السلام) مشمول حدیث مزبور نبوده و چنین گفتاری از آن ذوات نوری که به مثابه جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اند و همه آنان در نشأ وحدت نور واحد بوده اند <sup>۸۳</sup> ، منصرف می باشند ؛ چنان که علومی که اهل بیت (علیهم السلام) آن از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر اثر وراثت ولایی نه (میراث حقوقی و عادی) به ارث برده اند ، نشانه آن است که حدیث یاد شده ناظر به اشخاص متعارف می باشد.

۲. خداوند سبحان پیامبر خود را به جود و سخا ستود و هرگونه ضنت و بخل را درباره نشر معارف الهی از آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) سلب نمود و چنین فرمود : ( و ما هو علی الغیب بضنین ) <sup>۸۴</sup> ؛ یعنی رسول خدا هیچ گونه ضنت و بخلی نسبت به بازگویی مطالب غیبی ندارد و هرچه را از نشأ ملکوت دریافت نمود به نشأ ملک ابلاغ می نماید ؛ چنان که هرچه در نشأ

<sup>۸۱</sup> - نهج البلاغه ، نامه <sup>۷۷</sup>.

<sup>۸۲</sup> - کافی ، ج ۱ ، ص ۲۳.

<sup>۸۳</sup> - مفاتیح الجنان ، زیارت جامعه.

<sup>۸۴</sup> - سوره تکویر ، آیه <sup>۲۴</sup>.

ملک املاء ، ابلاغ ، انشاء فرموده است ، همگی برگرفته از نشأ<sup>۸۵</sup> ملکوت بوده است ؛ ( ما ينطق عن الهوى \* إن هو إلا وحي يوحى ) .<sup>۸۵</sup>

پس ، رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) ، هم از جهت نقل معارف از غیب به شهادت ، جواد ، امین و معصوم است و چیزی را کتمان نمی کند و هم از جهت املاء ، انشاء ، ابلاغ متعبد ، متوقف و معصوم است ؛ به طوری که تا چیزی را نیابد نمی گوید. عصمت پیامبر گرامی از این دو جهت قطعی است و آنچه فعلاً مورد نظر می باشد ، این است که آن حضرت چیزی را مکتوم نکرد ؛ بلکه تمام انباء و گزارشهای غیبی را اعلان داشت.

۳. آیه<sup>۸۶</sup> مزبور ، گرچه به طور یقین شامل آیات قرآن می شود ، لیکن منحصر در آن نیست ؛ بلکه می توان معارف قدسی را که از آن به حدیث قدسی یاد می شود ، مشمول آیه<sup>۸۶</sup> یاد شده دانست ؛ یعنی رسول گرامی ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نسبت به هیچ مطلب معرفتی ، ضنین و بخیل نبود تا آن را نگوید و کتمان کند ، ( مگر آنکه مطلب سرّی و خصوصی در میان باشد که اغیار نسبت به آن نامحرم باشند و دستور کتمان آن از طرف خداوند صادر شده باشد ) .

۴. سنّت همه<sup>۸۷</sup> انبیاء و اولیاء الهی ، این بود که با مردم به مقدار ادراک آنها سخن می گفتند ؛ « **إِنَّا معاشر الأنبياء نكلّم الناس علی قدر عقولهم** »<sup>۸۶</sup>. پس ، آنچه درباره<sup>۸۷</sup> رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آمد ، به عنوان یکی از سنن جامع نبوت عام است ؛ نه ویژه<sup>۸۷</sup> سنّت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) .

۵. منظور از عدم تکلیف به گنه عقل رسول ( صلی الله علیه و آله و سلم ) ، می تواند این باشد که تمام اسرار باطنی به طور تفصیل و الفبایی و روان ، در اختیار همه<sup>۸۸</sup> کسانی که برابر با فرهنگ حوار و اصول مفاهمه ، مطالب دیگران را می فهمند و مقاصد خود را اظهار می دارند ، قرار نمی گیرد و نگرفت ؛ زیرا همگان در ادراک اسرار الهی یکسان نیستند ، بلکه سخن رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) مانند قرآن کریم ، ظاهری دارد و باطنی ، تنزیلی دارد و تأویلی ، محکمی دارد و متشابهی و... ، نیل به کنه قول حضرت رسول ( صلی الله علیه و آله و سلم ) که مستلزم اکتناه حقیقت خود قائل خواهد بود ، میسور غیر اهل بیت عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) نمی باشد.

۶. همان طوری که به قاری قرآن ، مفسر و مبین آن ، عامل به احکام آن ، متخلّق به اخلاق آن ، گفته می شود ؛ « **إقرء و ارق** »<sup>۸۷</sup> ، به حدیث شناس متعبد ، متخلّق ، عامل به احکام ، عارف به حکم نیز می گویند ؛ « **اقرء و ارق** » ؛ زیرا در تعریف علم حدیث ، شایسته بلکه بایسته است که قید « به قدر طاقت بشری » اخذ شود ؛ چون علوم مستفاد از بشر عادی را می توان به طور اکتناه

<sup>۸۵</sup> - سوره<sup>۸۵</sup> نجم ، آیات ۳ - ۴ .

<sup>۸۶</sup> - بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ .

<sup>۸۷</sup> - همان ، ج ۷ ، ص ۲۹۲ .

دریافت ؛ لیکن کسانی که از « لدن » أمّ الکتاب ، کتاب مبین و مانند آن خبر می یابند و گزارش می دهند ، پی بردن به کنه گفته های آنها مقدر افراد متعارف نخواهد بود.

۷. از انضمام حدیث مزبور به وحدت سنخ انسانهای کامل ، معصوم ، خلیفه الله و... ، دو مطلب استفاده می شود که به یکی تصریحاً و به دیگری تلویحاً پرداخته شد : یکی آنکه حدیث مزبور ، منصرف از اهل بیت ( علیهم السلام ) است ؛ زیرا رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) هر مطلبی که برابر کنه عقل خود می یافت ، می توانست برای اهل بیت ( علیهم السلام ) بازگو کند و آنان نیز کاملاً آن را ادراک می نمودند و دیگر آنکه خود اهل بیت عصمت ( علیهم السلام ) همانند رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) با کنه عقل خود با افراد متعارف سخن نگفته اند ( به همان معنایی که تبیین شد ) .

۸. آنچه درباره صعوبت و استصعاب جریان اهل بیت ( علیهم السلام ) رسیده است ، ناظر به موارد متنوع و گوناگون می باشد که برخی از آنها به جریان ولایت تکوینی و علم غیب آنان مربوط است که ادراک آن به طوری که منزّه از غلو مبرای از تفویض باطل باشد ، صعب است و بعضی از آنها به مسأله خلافت سیاسی و رهبری امت اسلامی بر می گردد که تحمّل آن برای دنیا زدگان متقمّص به کسوت غاصبانه خلافت تیم و عدی یا دلباختگان به طعام ادسم اموی یا دلهره دارندگان جبانان از سیف مسموم ناکثان و قاسطان و مارقان مستصعب است.

برخی از آنها به معرفت ملکوت و برتر از آن بر می گردد که سمت و سوی آن فراتر از « بُعْدُ الْهِمَمِ » و عمق و ژرفای آن فروتر در « غُوصُ الْفِطَنِ » می باشد که نه با سرمایه علم حصولی حکیمان و متکلمان متعارف توان پرواز به آن مرتبه میسور است و نه با دستمایه علم حضوری عارفان و شاهدان مشهود ، قدرت غواصی به عمق آن میسر می باشد.

عناوین مأخوذ در لسان احادیث صعوبت و استصعاب متعدد است ؛ برخی از آنها عنوان « امر ما » است و بعضی از آنها عنوان « علم » می باشد و بعضی از آنها عنوان « حدیث » است. کسانی که تحمّل حمل عطایای آن ذوات نوری را واجداند ، از فوز و فیض مطایای ویژه الهی متنعم می باشند و آن ملک مقرب ، نبی مرسّل ، عَبْد مَمْتَحَن به تقوای خدا است ؛ لذا در تعریف علم حدیث ، لازم است قید « به قدر طاقت بشری » مأخوذ گردد.

مثلاً اگر ادراک اسمای حسنای چهارگانه ی ، ( **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ...** )<sup>۸۸</sup> ، و معرفت رجوع انقلاب گونه اشیاء به طرف خداوند : ( **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تَقْلِبُونَ** )<sup>۸۹</sup> ، و مانند آن صعب است و آیات مزبور گاهی با تقدیر ، حذف مضاف و نظیر آن تفسیر

<sup>۸۸</sup> - سوره حدید ، آیه ۳ .

<sup>۸۹</sup> - سوره عنکبوت ، آیه ۲۱ .

می شوند ، ادراک معنای دخول خداوند سبحان در تمام ذوات اشیاء ، بدون امتزاج و خروج وی از تمام آنها بدون بینونت ، مستصعب می باشد ؛ «...لیس فی الأشیاء بوالجِّ و لا عنها بخارج...»<sup>۹۰</sup> .  
۹. سرّ دشواری ادراک صحیح سنّت معصومین (علیهم السلام) ، همانند راز سختی ادراک درست قرآن کریم ، دو چیز است : یکی ثقیل بودن کلام و وزین بودن آن که مستلزم صعوبت تحمّل فکری آن است ؛ مخصوصاً آنکه متکلم ، یعنی خداوند قرآن خود را ثقیل وصف نماید : ( **إِنَّا سَنَلْقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا** )<sup>۹۱</sup> و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) گفتار خویش را سخت و صعب معرفی نمایند : « **أمرنا ، حدیثنا ، علمنا صعبٌ مُستصعبٌ** »<sup>۹۲</sup> .

دیگری آن است که متکلم در کلام خویش متجلی است ؛ چنان که حضرت علی (علیهم السلام) درباره قرآن چنین فرمود : «...فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا رأوه...»<sup>۹۳</sup> و همین معنا درباره تجلی نبوت ، رسالت ، ولایت ، امامت در احادیث ویژه شان صادق است. اگر هر متکلمی زیر زبان خود نهفته است : « **المرء مخبوءٌ تحت لسانه** »<sup>۹۴</sup> ، درباره خداوند و نیز درباره خلفای حقیقی او ، جریان تجلی متکلم در کلام خاص خود مطرح است.

چون هاضمه فرهنگ محاوره و دستگاه مفاهمه و آینه ادبیات بشری ، توان تحمّل تجلی متکلم آسمانی و ارائه ملکوت آن را ندارد ، لذا برای مخاطبان بسیار سخت است که با کوره راه علوم گسترده ادبی و باریک راه قوانین معانی و بیان و بدیع و تنگنای واژگان انسانی پی به مقصود متکلم فرا طبیعی ببرند و آن متکلم را از مشاهده تجلی گاه او به خوبی بشناسند یا به مقصود نهایی و نهانی او به طور عمیق واقف گردند.

۱۰. راز صعوبت دانش ناب ، نسبت به سنّت معصومین (علیهم السلام) همواره یکسان نیست ؛ زیرا برای محققان مُطاع و متبوع ، وقتی صعب می شود که ستاره برهان یا شمس شهود آنان افول کند ؛ خواه دولت درخشان آنها مستأجل باشد یا مستعجل. اگر فروع درونی برهان پرور یا برق لامع نهانی عرفان پرور آنان سهمی از دوام داشته باشد ، دولت کریمه اندیشه حصولی یا شهود حضوری آنها ، بهره ای از استتجال داشته و جزء فیض های ماندگار است و اگر همانند برقِ خاطف برای خائض در تیرگیها باشد ، محکوم به استتجال خواهد بود ؛ « لیس فی البرق الخاطف مستمتع لمن یخوض فی الظلمة »<sup>۹۵</sup> .

<sup>۹۰</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۶ .

<sup>۹۱</sup> - سوره مزمل ، آیه ۵ .

<sup>۹۲</sup> - بحار الأنوار ، ج ۲ ، صص ۷۱ و ۱۸۳ و ج ۶۴ ، ص ۱۰۳ .

<sup>۹۳</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۷ .

<sup>۹۴</sup> - همان ، حکمت ۱۴۸ .

<sup>۹۵</sup> - شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۲۷۴ .



برای مقلدان مطیع و تابع ، هنگامی مستصعب است که عکاز طاعت و عصای تبعیت را از کف بدهند و دست عنایت عصاکش از سر آنها کوتاه شود ؛ زیرا یک گوینده یا نویسنده مقلد ، نابینای متکی به عصای راهنمای محقق است ؛ همین که شعله هدایت آن قائد افسرده شد ، پای این مَقُودِ کورِ راکد و او قاعد می شود و همین که عصای تقلید و عکاز پیروی ، از کف او رها شد متوقف می گردد و به تَهْجَاعِ قلبی خویش فرو می رود ؛ زیرا تنها عامل بیداری او ، قیادت قائد یقظان و زمامدار و عصاکش بیدار بود.

چنان که با قطع پیوند پیروی با محققِ مُطَاع و مَتَّبِع به عور و غور گراییده و می خشکد ؛ زیرا تنها منبع جوشش چنین گوینده یا نویسنده مقلدی ، همانا وامداری از محقق می باشد و با انقطاع ارتباط با صندوق قرض الحسنه ، عائر و غائر می گردد و دیگر از رَشْح و نَم او خبری نخواهد بود ؛ زیرا مقلدی که در پرتو تقلید به سر آب می رسد و سیراب می شود ، همین که توفیق تقلید از او سلب شد به سراب مبتلا می گردد. چه بهتر که از بودِ خودِ سودِ خود را تأمین نمودن و از غیر ، وام نگرستن که چنین دینی سبب اندوه و فرومایگی است ؛ « **إِيَّاكُمْ وَ الدِّينَ فَإِنَّهُ هُمْ بِاللَّيْلِ وَ ذَلَّ بِالنَّهَارِ** ». <sup>۹۶</sup>